



گامشناسی

مجله علمی پژوهشی گامشناسی، مجله تخصصی مرکز پژوهشی گامشناسی دانشگاه گامش
پوره جدید، شماره چهاردهم (پیاپی بیستوه چهار و نایستون ۱۳۹۷)



• فهرستون نوش آباد صوبه های از دوره یونانی در عسقم کاشان

حسن آنتون شاره، جواد مسوزاده سافان، جسته داران

• بررسی تطبیقی نقش و مدارج هفتگانه کمال ان از دیدگاه افضل الدین گامشانی و

شهاب الدین سهروردی، آمار و آمار، راه شمره کوهنوی بازید ششده

• سهم و جایگاه کاشان در حوزه نسخه های خطی اسلامی ایران و عراق، علی ساقی زاده چابغان

• فانی امید کوباین کاتبی، عارفیاد پرشور و بهرینو اول جسته شهیدی نوش آباد

• بررسی مفاصله های خطوط کوشی بلبرنگ شیخ عبدالکافی نظارت و دستگاه فرامشاد پوز احمد لشرلی

• کاشانی پر خوف و رجایی مولوی / محمدرضا مهدیزاده



صاحب امتیاز: دانشگاه کاشان
مدیر مسئول: دکتر محمد مشهدی نوش آبادی
سرمدیر: دکتر محسن قاسم‌پور

ویراستار فارسی: دکتر محمد مشهدی نوش آبادی، معصومه عدالت‌پور
مترجم و ویراستار انگلیسی: علی نایبی‌پور
هدیئت تحریریه:

دکتر عباس اقبالی، دانشیار دانشگاه کاشان
دکتر حسین ایمانیان، استادیار دانشگاه کاشان
دکتر احمد یادکویه هزاوه، دانشیار دانشگاه تهران
دکتر علی بیات، دانشیار دانشگاه تهران
دکتر ناصر تکمیل همایون، استاد بازنشسته پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
دکتر حمیدرضا جیحانی، استادیار دانشگاه کاشان
دکتر امیرحسین چیت‌سازیان، دانشیار دانشگاه کاشان
دکتر حسین حیدری، دانشیار دانشگاه کاشان
دکتر داریوش رحمانیان، دانشیار دانشگاه تهران
دکتر رضا شجری، دانشیار دانشگاه کاشان
دکتر حسن فاضلی نشلی، استاد دانشگاه تهران
دکتر محسن قاسم‌پور، دانشیار دانشگاه کاشان
دکتر محمدعلی کاظم‌بیگی، دانشیار دانشگاه تهران
دکتر محمد مشهدی نوش آبادی، استادیار دانشگاه کاشان
دکتر محسن معصومی، دانشیار دانشگاه تهران
دکتر سید جمال موسوی، دانشیار دانشگاه تهران
دکتر ابراهیم موسوی‌پور، استادیار بنیاد دایره‌المعارف اسلامی

نشانی مجله: کاشان، بوار قلب، روستای دانشگاه کاشان، دایره ادبیات و زبان‌های خارجی، مرکز پژوهشی کاشان‌شناسی
تلفن: ۰۳۱-۵۵۹۱۲۷۹
دورنگار: ۰۳۱-۵۵۹۱۲۷۹۳
کد پستی: ۵۱۱۶۷ - ۸۷۳۱۱۷
پست الکترونیکی: sh_kashan@kashanu.ac.ir
نشانی الکترونیکی در بانک اطلاعاتی نشریات کشور: www.Magiran.com
مقالات این نشریه در پایگاه sh-kashan.kashanu.ac.ir نمایه می‌شود.



مجله علمی-ترویجی کاشانی‌شناسی، مجله تخصصی مرکز پژوهشی کاشانی‌شناسی دانشگاه کاشان
 دوره جدید شماره نوزدهم (پیاپی بیستهار، بهار و تابستان ۱۳۹۷)

- ۵ قبرستان نوش‌آباد محوطه‌ای از دوره نوستگی در دشت کاشان
 حسن فاضلی نسل، جواد حسین‌زاده ساداتی، حجت‌داری
- ۲۷ بررسی تطبیقی نفس و مدارج هفتگانه کمال آن از دیدگاه افضل‌الدین کاشانی و
 شهاب‌الدین سهروردی / طاهره کمال‌زاده، سحر کاوندی، فریده بجمشیدی
- ۴۵ سهم و جایگاه کاشان در حوزه نسخه‌های خطی اسلامی ایران و عراق / علی صادق‌زاده و ابقل
 قاضی اسد کوپایی کاشانی عارف پرشور و بی‌پروا / محمد مشهدی نوش‌آبادی
- ۸۹ بررسی مقایسه‌ای خطوط کوفی عقیده شیخ عبدالصمد نطنزی و قدمگاه فرانسه یزد / احمد لثرفی
 کاشان پر خوف و رجای مولوی / محمدرضا مهدیزاده

پرتال جامع علوم انسانی



چکیده

در بحر عمیق مثنوی، نام شهرها و اشخاص معدودی به میان آمده و از میان این نام‌ها و عناوین، شهر کاشان یکی از شهرهایی است که بخت و افتخار قرارگرفتن در دستورکار و منظومه مولانا را یافته است. این نوشته پس از نگاهی به شهرهای ذکرشده در فهرست داستان‌های مثنوی به کاشان و حکایت عمرنام شهر کاشان در دفتر ششم می‌پردازد. در تحلیل زمینه‌های دخیل شدن کاشان در مثنوی، فرضیاتی چون روایات و امثله رایج و شایع عوام، سفر یا گذر احتمالی مولوی از کاشان (یا ری) در هنگام عزیمت از بلخ به حج در دوران نوجوانی، تضادها و کشمکش‌های سیاسی اجتماعی و فرهنگی قرون قبل و حین زیست مولوی و فرضیه اثرگذاری کتب و نوشته‌های برجسته و مکتوب این اعصار مد نظر قرار گرفته‌اند. لذا در ذیل نوشته، اوضاع اجتماعی و به‌ویژه مذهبی و شخصیت‌های دخیل و برجسته کاشان در قرون نزدیک به پیدایش مثنوی نیز مورد کاوش قرار گرفته است. در پایان، دلالت‌های اصلی حکایت مولانا برای این شهر و تمام ولایت در معرض خوف و رجا تشریح شده است.

کلیدواژه‌ها: کاشان، مثنوی، مولوی، عمر، قرن هفتم، *النقص*، حقیقت‌بینی.

مقدمه

اگر مثنوی را عالی‌ترین حماسه عرفانی عالم در زبان فارسی دری و اصولِ اصولِ دین (مقدمه دفتر اول) و چکیده و حاصل عمر الاهیاتی عرفانی و نتیجه سلوک مولوی از فقه و علوم دین و قیل و قال مدرسه و مجلس تا شوریدگی و انقلاب به وجود آورنده غزلیات و سررسیدن میوه‌چینی او در حضور حسام‌الدین چلبی و شب‌های شور و شعور تقریر آن بدانیم، هر نام و مفهوم و اشارت درون این حاصلِ عمر و دریای گهربار نیز اهمیت بسیار می‌یابد. بنابراین وقتی شهر و جا و مکانی، جایگاه ورود و صعود به عنوان حکایت‌های مثنوی و سند و سرسخن او را می‌یابند، باید مورد تأمل بیشتر قرار گیرد. سؤال اصلی ما در این جستار این خواهد بود که کدام ویژگی و ابعاد فکری و اجتماعی نقش‌بسته بر کاشان عصر مولوی بوده که درخور جاگرفتن این شهر در دفتر ششم و طرح یک داستان و مقوم معرفت‌بخشی در نزد مولوی شده است. به عبارتی دیگر، سعی می‌کنیم دریابیم اهمیت و تصویر ذهنی مولوی از کاشان قرن هفتم (که به یقین حاصل وضعیت عینی کاشان در آن قرن و نیز تصاویر برساخته‌شده دیگران از جمله نویسندگان و شاعران و علمای دینی از کاشان در کتب و مقالات تا آن زمان بوده و مورد رجوع و خوانش احتمالی مولوی شده) چگونه می‌تواند ما را در رفع غبار و تاریکی‌های شناخت این شهر تا قرن هفتم یاری رساند. بدین منظور، پس از مروری مختصر از خود مولوی و مثنوی، نگاه او به کاشان را هم‌راستا با سایر شهرها بررسی می‌کنیم. سپس با طرح داستان «عمر نام کاشان»، مفهوم مورد نظر او را واکاوی می‌کنیم که بهانه انتخاب کاشان و طرح مفاهیم و موضوعات مورد نظرش حول کاشان را در پی داشته است. سپس به وضعیت و تصاویر گزارش شده از کاشان تا عصر مولوی می‌پردازیم تا بتوانیم شرح جامعه‌شناسانه و تاریخی‌ای از کاشان آن عصر ارائه دهیم و به نتایج و دلالت‌های امروزی جهان‌بینی برناییده مولوی به کاشان بپردازیم.

۱. مولوی و مثنوی

مولوی یکی از استوانه‌های تاریخی، ادبی و فرهنگی امروز ماست و به‌زعم بسیاری در کنار حافظ، سعدی و خیام بر سازنده هویت ایرانی فرهنگی ما در گذر چندین قرن و اقیلم حضور و سربلندکردن ما در پیشگاه تاریخ است (شایگان، ۱۳۹۳). علاوه بر اهمیت فرهنگی مولوی، او نماد و سرنمون انسان کامل و محقق‌شده یا به منصب ظهور و فعل رسیده است. آنچه را استعداد و فعلیت استعداد و توان انسانی می‌دانیم، در جلال‌الدین ظهور و بروز یافته است. جلال‌الدین

در خلال تعلیمات و فضای آموزشی و اخلاقی سلطان‌العلمای پدر و در بلخ و یکی از شهرها و اقطاب فرهنگی آن عصر در سال ۶۰۴ق به دنیا می‌آید. در تربیت دینی و مدرسه‌ای پدر رشد می‌یابد تا آنگاه که پدر به علت کدورت و ناراحتی و شاید سعایت اطرافیان و هم‌زمان با حمله مغولان به حاکمیت خوارزمشاهیان، در ۶۱۶ق از بلخ عزم حج و لارنده و سپس قونیه می‌کند. گفته‌اند در این سفر، مولوی نوجوان با عطار ملاقات و نسخه‌ای از کتابش را نیز دریافت می‌کند (فروزانفر، ۱۳۵۴). رفته‌رفته مولوی نیز مشرب و روش حدیث و نقل و وعظ پدر را کامل درمی‌یابد و پس از مرگ او جانشین پدر می‌شود و امروزه گزارشات درس و بحث او را در کتاب *مجالس سبعة* می‌توان دریافت. مجالسی به سبک کتاب *مجالس ربعة* سعدی و در نهایت استادی سخن و اداره مجلس اما به دور از تحول و دریای موج عظیم بعدی (موحد، ۱۳۸۴). در واقع این ملاقات با شمس و تسخیر و تعریض او به مولوی در قونیه بود که دنیای مقال و وعظ وی را دگرگون و با انقلابی در روح و جاننش، او را به دریا و جهان عشق گره می‌زند و دولت او را با آمدن عشق دولت پاینده می‌کند. مولوی در یک سال و اندی از مجالست با شمس چیزی می‌شود که حاصلش غزلیات تند و خیزابی و پرشور شمس است (در تقابل با قالب‌های ملایم و جویباری سعدی و حافظ، نک: مولوی، ۱۳۸۷، مقدمه شفیع‌کدکنی). اما سعایت پیرامونش اجازه ماندن شمس را در قونیه نمی‌دهد و هرچند مولانا پسرش بهاءالدین و بقیه را به شام و دمشق می‌فرستد و او را بازمی‌گرداند، در نهایت شمس برای بار دوم به یک‌باره غیبت می‌کند و مولانا بدون او باید سیر و تحقق آفاق و انفسی خود را کامل کند. این سیر زندگی او با سرایش و خلق «نی‌نامه» یا «حسام‌نامه» مثنوی صورت می‌گیرد. کوشش ربع قرن‌ی او (از ۶۶۲ تا ۶۷۲) چنان ثمربخش بوده که «عالی‌ترین حماسه عرفانی عالم در زبان فارسی دری» را به وجود می‌آورد (زرین‌کوب، ۱۳۸۱: ۱۹). این اثر که در شش دفتر و ظاهراً شبانه انشا می‌شده، پس از مرگ خلیفه اول مولوی (زرکوب) توسط حسام‌الدین چلبی و حدود پانزده سال صورت نهایی می‌گیرد (از سال ۶۶۲ تا ۶۷۲ق و مرگ مولانا). با این حال، در نگارش جلد دوم چند سال تأخیر می‌افتد:

مدتی این مثنوی تأخیر شد مهلتی بایست تا خون شیر شد

(دفتر دوم: ۱۸۲)

کاشان پرخوف
و رجای مولوی



•
•
•
•
•
•
•

در واقع درس و مقال مولوی در بین عموم و به صورت روزانه و به صورت عام در روز شروع و پایان می‌یافت، ولی انشا و تقریر مثنوی در قالب قصه و نکته‌های بنیادین او در شب و

در جمع محدود و برگزیده به خواست و نگارش حسام‌الدین چلیپی صورت گرفته و کامل شده تا در نهایت با مرگ وی به پایان رسیده است. بدین ترتیب، مولوی فقیه و واعظ را در نیمه اول عمر با کتب برجای مانده و امروزیین مجالس سبعة و مکاتیب، و مولوی عاشق و عارف شوریده شمس را با غزلیات (سال ۶۴۲ سال برخورد با شمس تبریزی) و مولوی پخته و کامل را با مثنوی معنوی و در نهایت مولوی مکتب و سنت شده را با کتاب فیه مافیة (جمع‌آوری تقریرات از سوی سلطان ولد) و آثار شرح حال نویسانش نظیر ولدنامه (سلطان ولد ف ۷۱۲)، رساله سپهسالار (تألیف ۷۲۰) و مناقب العارفین افلاکی (ف ۷۶۱) باید ردیابی نمود.^۱

۲. شهرها و ولایات در مثنوی

قصه‌هایی که مولوی در آن‌ها به‌صراحت و با عنوان مثنوی^۲ از شهرها یا به تعبیر امروز، اقوام و ولایات نام می‌برد و ارزش مردم‌شناسانه و هرمنوتیکی دارند، به شرح زیر هستند:

۱. حکایت خالکوبی شیر بر بدن توسط مرد قزوینی (دفتر اول: ۱۳۶)
۲. قصه مرئی کردن رومیان و چینیان در علم نقاشی (همان: ۱۵۶)
۳. قصه وکیل صدر جهان که متهم شده از بخارا گریخته بود (دفتر سوم: ۴۸۹)
۴. قصه مسجد اقصی (دفتر چهارم: ۵۵۶)
۵. قصه هدیه فرستادن بلقیس در شهر سبا به سوی سلیمان (همان: ۵۶۳)
۶. سبب هجرت ابراهیم ادهم و ترک ملک خراسان (همان: ۵۷۰)
۷. قصه محمد خوارزم‌شاه که سزوار را با رافضیان به جنگ گرفت (دفتر پنجم: ۷۴۰)
۸. قصه اهل ضروان یمن (همان: ۸۵۶)
۹. حکایت ضیا دلق بلخ و نیز مات کردن شاه ترمذ توسط دلکک^۳ (همان: ۸۵۶)
۱۰. قصه شاعر و شیعه حلب (دفتر ششم / ۹۲۶)
۱۱. داستان درویشی که گیلانی را دعا کرد (همان: ۹۴۵)
۱۲. داستان مردی که از محتسب تبریز وظیفه داشت (همان: ۱۰۱۶)
۱۳. مثال دویین همانند غریب شهر کاش و عمرنام (همان: ۱۰۲۴)
۱۴. حکایت صدر جهان بخارا و فقیه (همان: ۱۰۴۸)

در بیشتر این قصه‌ها به تبع اکثر داستان‌های مثنوی، ظاهر و قالب یا نام و اماکن و افراد در خدمت باطن، محتوا و جان کلام قرار می‌گیرد و لذا نام یک شهر یا مردمان آن و به‌عبارتی اقوام مختلف تا زمان و عصر مولانا، بیشتر بهانه و مقدمه‌ای بوده برای درآویختن و چنگ

یازیدن به نام برای رساندن اصل مقصود. با وجود این به جز کاشان، دو شهر حلب و سبزوار نیز مشابه کاشان و با بن‌مایه مشابه و عقیدتی و مذهبی محمل پیام مولانا قرار گرفته‌اند؛ اما طنین و تکرار نام کاشان و مهم‌تر پیام بنیادی وابسته به کاشان، در داستان عمرنام از همه بیشتر است.^۴

۳. داستان «عمرنام کاشان» در مثنوی

داستان عمرنام کاشان در دل داستان محتسب نیک‌نام شهر تبریز^۵ روایت می‌شود. به عبارتی، نخست داستان وامدار شدن شدید مردی بیان می‌شود که به چشمداشت و عادت کمک و عطایای محتسب تبریز، وام‌های کلان گرفته و وقتی به تبریز می‌رود تا از او مساعدت بخواهد، او را مرده می‌یابد و دردم از هوش می‌رود. بن‌مایه داستان با تأکید ضرورت توکل به حق جای خلق، به سبک و سیاق مولوی در کل مثنوی، قطع می‌شود و پس از طرح داستان عمر، مجدداً با رفتن فرد بر سر قبر محتسب و گریه و یاری خواستن و در نهایت توجه او در خواب و سفارشش به بازماندگان برای کمک پایان می‌پذیرد.

شهر کاشان در ذیل این داستان بلند، دستاویز مفهوم حق و حقیقت‌بینی و در واقع «موانع حقیقت‌بینی» یا آگاهی صادق و کاذب و وحدت نوری اولیا و انبیا و در مقابل تفرقه‌پراکندگی و چندبینی دشمنان و جنگ هفتادو دو ملت است (زمانی، ۱۳۸۴: ۸۴). در این داستان، فردی لوچ و احوال و دو بین و «عمرنام» در کاشان و احتمالاً بازار آن درخواست نان لواش می‌کند، اما به دلیل نام وی و علی‌دوست‌بودن کاشانی‌ها، خبازان و بازاریان دائماً او را با ذکر «به این عمر نان دهید»^۶ حواله به دیگری می‌دهند. درحالی‌که اگر او لوچ نبود، درمی‌یافت که به واسطه اسمش از دادن نان به وی خودداری می‌شود:

گر عمرنامی تو اندر شهر کاش کس بنفروشد به صد دانگت لواش
(دفتر ششم: ۱۰۲۴)

درحالی‌که با داشتن چشم بصیرت و سر سلامت می‌فهمید که نباید از اسم ظاهرش استفاده کند:

چون به یک دکان عمر بودی برو در همه کاشان ز نان محروم شو
ور به یک دکان علی گفتی، بگیر نان از اینجا بی‌حواله و بی‌زحیر
(همان: ۱۰۲۴ و ۱۰۲۵)

فرد عمرنام و احوال دو بین نمی‌دانست که برای برخورداری از روزی و قوت باید:
اندترین کاشان خاک از احوالی چون عمر می‌گرد، چون نبوی علی

همت احوال را در این ویرانه دیر / گوشه گوشه نقل نو، ای ثم خیر
ور دو چشم حق شناس آمد تو را / دوست پر بین عرضه هر دو سرا
وارهیدی از حواله جابه جا / اندرین کاشان پر خوف و رجا

(همان: ۱۰۲۵)

مولوی از اینجا به بعد، مفاهیم نهایی خود را ارائه و از سرزمین کاشان، فکر و روح را به سوی آن‌ها پرواز می‌دهد^۷ که بعداً به آن‌ها بازخواهیم گشت.

در این داستان، واژگان چیده شده حول کاشان به این شرح‌اند: «شهر کاشان»^۸، «دل کاشی»، «همه کاشان»، «کاشان خاک»، «کاشان پر خوف و رجا». تضاد دو اسم علی و عمر نکته کلیدی و کشمکش ساز داستان است و مضمون «احوال دوبین» و «احوال ده‌بین» و در مقابلش «اشراق نااحول» یا به عبارتی بصیرت و شهود و معرفت و «دو چشم حق شناس» قرار دارد (بدبخت و بی‌رزق و روزی کسی است که ده برابر ناواقع بین و فاقد اشراق و حقیقت‌بینی از روی عکس و انعکاس حق است). در ادامه، استعاره‌های جوی آب، غنچه و درخت اطراف آن و عکس اطراف در آب (عکس باغ در آب که در واقع آب نماد باغ است مثل عکس ماه که خود ماه در جوی آب تعبیر می‌شود)، بار خرد و مهم بودن محتوای آن روی خرد (گوهر یا مرمر بودن بار که برای ناظر معلوم نیست)، بلقیس، ثم خیر (ابلیس) و در نهایت استعاره آب حیات و خضر (آب خضر است این نه آب دام و دد/ هرچه اندر وی نماید حق بود؛ همان: ۱۰۲۵) در نتیجه‌گیری داستان مهم‌ترین استعاره‌های استفاده شده هستند.

۴. مولوی، عناصر حکایات مثنوی و عنوان کاشان

گفتیم مولوی در عناوین و نثرهای مثنوی به بیش از چند شهر استناد نکرده است (هرچند در متن و برخی از ابیات نیز از شهرهایی نام برده). به‌زعم بسیاری، زبان مولوی نه زبان علمی‌ارجاعی بلکه ادبی‌عرفانی است و متمرکز بر پیام و لذا حتی زمانی که به رویدادهای تاریخی پرداخته می‌شود، رویدادی که بیان می‌شود نه همان رویداد تاریخی که رویدادی انتزاعی و برساخته ذهن خیال‌پرداز و قبض و بسط شاعر و نگارنده است و گاه حتی مفاهیمی که در قالب رویداد تاریخی رخ می‌دهد، چهره‌ای غیرتاریخی دارد و اساساً در تاریخ حادث نشده و لذا فاقد هرگونه تطابق زمانی و مکانی است (حرم‌پناهی، ۱۳۹۲: ۸۹). از سویی دیگر، در مثنوی نام افراد هم بسیار کم و نام شهرها نیز کمتر از افراد به کار رفته است. دلیل آن نیز شاید به‌زعم باستانی پاریزی (۱۳۵۲ الف: ۷۷۲) این باشد که مولانا نمی‌توانست تعلیمات

اجتماعی خود را با مسائل روز بیامیزد و پای شواهدی را به میان آورد که به هر حال ممکن بود گفتار او را به بعضی مسائل خاص آمیخته سازد. طبعاً مداح کسی هم نبود که از او یاد کند. باستانی پاریزی معتقد است آشفتگی و جنگ قدرت رومی‌ها (آناطولی‌ها) عصر مولوی دست‌کمی از جنگ قدرت و کشتار و تخریب نیشابور، خوارزم و بلخ کودکی او نداشته^۹ و احتمالاً او فراغت زیادی برای تدریس چهارصد دانشجو و درس و فحوص هم نداشته و حتی فقیهان و عوام قونیه او را دیوانه و شمس را جادو خوانده‌اند (همان: ۷۶۰) و پارس و ترک و رومی و عرب در نزاع و غضب بوده‌اند و شاید تأخیر در دفتر دوم هم احتمالاً ناشی از تعطیلی غیرمستقیم مجلس بحث و دروس و دوری از غوغای عوام و خلاصی جان مولوی و حیثیت او لازم بوده است. به عبارتی دیگر، «آن محیط و اوضاع و حال و هوا، طبعاً برای مولوی امکان نمی‌داد که بیش از یک دو تن از شخصیت‌های تاریخی را در ترکیب سحرآفرین مثنوی خود، به نام و شهرت، به کار گیرد و بنابراین سر دلبران را در حدیث دیگران به زبان می‌آورد و در نتیجه مورد استفاده او در بیان مطلب، بیشتر یا شخصیت‌های اساطیری و مذهبی بوده‌اند، یا شخصیت‌های ناشناخته و مستعار که به هر حال، یک پژوهشگر تاریخ به‌زحمت می‌تواند به احوال آن‌ها پی ببرد. این مستعارها و ناشناخته‌ها از عرفا و اهل سلوک هم هستند که ناچار باید از شناختن برخی مأیوس شده و بعضی را هم به حدس و گمان شناخت» (باستانی، ۱۳۵۳: ۳۲).

از آنجایی که در یک روایت، سه عنصر زمان و مکان و شخصیت کلیدی است، در قصه‌های مولانا همان گونه که در مورد شخصیت‌ها گفته شد، عنصر زمان نیز نادر و بعضاً غیرتاریخی است؛ عنصر مکان نیز با توجه به هدف متعالی و جان جهانی مولانا که بی‌زمان و مکان است رنگ می‌بازد و لذا یافتن ارجاعات مکانی زمانی یا تاریخی را دشوارتر می‌کند. به هر حال مولوی نیز مجبور به گزینش و چینش و بهره‌گیری از آن‌هاست و لذا هر اشاره مکانی و زمانی هم معرف نوع تربیت تفکر و نگاه وی به شهرها و افراد است و هم حاکی از تصویر و نگرش غالب و شایع آن عصر در اذهان حکما و برگزیدگان.

مولوی حسب شرح حال‌های به‌جامانده، از بلخ به نیشابور (وبا ملاقات با عطار) به بغداد و سپس مکه رفته و در دمشق و حلب و به عبارتی جبل مقدس لبنان (موقف ابدال و هفت مردان و رجالی چون محیی‌الدین عربی) و بعد از مرگ پدر دو سال در آنجا در نزد برهان‌الدین ترمذی تلمذ نموده است (فروزانفر، ۱۳۵۴: ۳۷ و ۳۸). به نظر فروزانفر، مولوی از علمای حنفیه

بوده و تربیت وی در مدارس حنفیان بوده و خانواده‌اش نیز مذهب حنفی داشته‌اند (همان: ۱۵۴). هرچند در نگاه مولوی «ملت عشق از همه دینها جداست/ عاشقان را ملت و مذهب خداست؛ دفتر دوم: ۲۵۰».

اینکه کاشان توانسته در جمع شهرهای محدود مورد استفاده مولانا قرار گیرد، نکته مهمی است. ظاهراً مولوی در سال ۶۵۷ و به تشویق حسام‌الدین چلیپی، تألیف و آفرینش *مثنوی* را آغاز کرده با اختلالی چندساله آن را تا سال ۶۷۲ و مرگش (حدود ۱۵ سال) به پایان برده است. به عبارتی، تألیف دفتر ششم و سخن از کاشان در آن و توسط او در حدود دهه ۶۷۰ باید رخ داده باشد. ضمن آنکه معارف و ایماژ مولوی از کاشان علاوه بر شرایط آن دهه، منتج از رویدادهای کودکی و میان‌سالی و تلمذهای او و احتمال گذر از بلخ و نیشابور و شاید کاشان به عراق (عرب؟) از یک سو و معاریف و اساتید و کتبی باید ساخته شده باشد که تا زمان پختگی خواننده و شنیده است. سوای از مفهوم کلیدی این قصه، عنصر کشمکش مذهبی و به عبارتی اختلاف و حتی جنگ شیعه و سنی یا عمر و علی، خود را در داستان به‌وضوح برجسته ساخته است. پس باید وقایع قرن مؤلف یعنی قرن ششم و هفتم و رویدادهای رفته بر کاشان را ردیابی کنیم که بعید نیست سازنده ایماژ افراد آن عصر و از جمله مولوی بوده باشد. اگر از شخصیت اصلی داستان یعنی عمر شروع کنیم، ریشه اصلی در تعارض حول او و رویدادهای بعد از اوست. عمر بن خطاب دومین خلیفه راشدین و بعد از پیامبر، توسط ابولؤلؤ فیروز و دو سال بعد از فتح نهاوند در زمان خلافت او ترور و کشته می‌شود. فیروز اصالتاً نهاوندی و بعضاً رومی، حبشی و ترسا و حتی مجوس نیز دانسته شده است و پس از مبادرت به قتل در همان مدینه کشته شده و برخی این ترور را توطئه اطرافیان و شماری ناشی از کینه ایرانیان از عمر دانسته‌اند (زرین کوب، ۱۳۸۴ الف: ۸۸-۸۷).

عموماً کشمکش‌های دیرینه شیعه و سنی را در مسئله خلافت و امامت و حق فرمانروایی حکام می‌دانند که درست پس از درگذشت پیامبر و وقایع تعیین خلفای بعد از او ایجاد و گسترش یافته است و در این امر تبدیل خلافت مبتنی بر رضای تابعین و بیعت، به خلافت مبتنی بر تعیین جانشین از سوی خلیفه حاکم در عصر اموی و عباسی و حکومت خاندانی و میراثی در این انشقاق شیعه و سنی بیشترین اثر را داشت (همو، ۱۳۸۴ ب: ۱۴۳-۱۴۷) و اهل بدعت (تشکیک در منشأ حکومت و اصول) نیز اصولاً در جرگه عقاید خوارج و روافض و مقالات معتزله‌ای قلمداد می‌شدند که در مقابل اهل سنت و اصحاب حدیث بودند. زرین کوب

در خصوص تشیع که شامل امامیه، زیدیه و اسماعیلیه هم می‌شوند، بر آن است که «مذهب امامیه خیلی زود در ایران مورد توجه و علاقه شد و ناخرسندی موالی از طرز فرمانروایی امویان و عباسیان هم از همان آغاز، اسباب بسط و رواج آن را در بین مردم ایران آماده ساخت. این مذهب از کوفه که مستقر امارت و کانون شیعه حضرت بود، تدریجاً در ولایات جبال بین اعراب قم و ساوه و ری و سپس در بین مهاجران و موالی از اهل بیهق و طوس و مرو مجال انتشار پیدا کرد و دعوت علویان بعضی اهل دیلم را به آن جلب کرد. مراسم غدیر و عاشورا که به‌عنوان رمزی از تولی و تبری در بین اهل تشیع رایج بود، از طریق شیعه دیلم با تشریفات جالب همراه شد و استقرار دیلمیان آل‌بویه در بغداد و فارس و جبال در خیلی موارد خروج از تقیه را برای پیروان این مذهب ممکن ساخت. اهتمام در تعمیر و تزئین مشاهد ائمه در عراق و خراسان و ترویج رسم زیارت بقاع مشرفه شیعه نیز نشانه‌ای از سرعت انتشار مبادی و مقالات امامیه در طبقات مختلف مردم ایران گشت» (همان: ۱۵۷). با این حال، شاید رسماً در عهد دیالمه آل‌بویه باشد که شیعه مذهب حاکمان می‌شود؛ زیرا اظهار شعایر و مراسم شیعه و زیارت مشاهد و تدفین امرا در آن‌ها شاهد این امر است. به‌علاوه رکن‌الدوله، شیخ صدوق ابن بابویه (وفات ۳۸۱) فقیه بزرگ شیعی در ری را تکریم کرده و عضدالدوله نسبت به شیخ مفید (وفات ۴۰۳) عالم بزرگ شیعی در بغداد، علاقه نشان داده و بهاء‌الدوله در حق خاندان شریف رضی (وفات ۴۰۶) جامع نهج‌البلاغه بزرگداشت نشان داده است که حاکی از علایق مذهبی آن‌هاست (همان: ۴۷۸).

با وجود تلقی کاشان در نزد بیشتر محققان به‌عنوان شیعی‌ترین شهرهای ایران، گزارش‌های تاریخی از وجود اهل تسنن خاصه در روستاها (نک: حمدالله مستوفی، ۱۳۳۶: ۷۴) در نزهة القلوب) و در میان دولتمردان متنفذ شهر و دبیران دربارهای مختلف سنی (تا قبل از ایلخانان) نیز خبر می‌دهند. به‌طوری که مبدأ اکثریت شیعه را در کاشان نه در قرون اول و دوم بلکه باید بعد از قرن سوم و ابتدای سده چهارم دانست^{۱۰} (صادقی، ۱۳۸۶). لذا در کنار اهل تسنن و از این قرن به بعد است که کم‌کم اکثریت مذهبی کاشان از آن شیعیان می‌شود.

۵. عمر در کاشان

طرح کاشان در شعر مولوی با دوگانه عمر و علی^{۱۱} یا به عبارتی کنتراست شیعه و سنی همراه است که همان‌طور که دیدیم، ریشه‌ای قدیمی و تاریخی تا سرمنشأ شکل‌گیری شیعه در ایران دارد. با این حال، سوای از ارادت شیعه به حضرت علی(ع)، پیوند نام خلیفه دوم، عمر بن

خطاب، با این شهر ظاهراً خاستگاه تاریخی دارد. در وهله نخست، هرچند ترور عمر به دست ابولؤلؤ فیروز غلام مغیره بن شعبه در مدینه و در ۲۶ ذی‌حجه سال ۲۳ هجری صورت می‌گیرد و از سویی فتح بیشتر شهرهای ایران و از جمله نهاوند در زمان عمر انجام شده، هنوز ارتباط دادن فیروز نهاوندی که حتی او را ترسا و مسیحی و مجوس و گاه مسلمان هم دانسته‌اند، با کاشان مشخص نیست و حتی سندیت عقلی و تاریخی هم ندارد. افزون بر آن، سندی تاریخی مبنی بر زنده ماندن او بعد از قتل عمر و لاجرم بازگشت به کاشان هم وجود ندارد و به‌زعم زرین‌کوب «بعد از ترور، مردی از بنی تمیم او را بگرفت و بکشت» (۱۳۸۴ الف: ۸۸). اما پس از این واقعه و در گذر قرون و برخی متون، عمدتاً از قرن هفتم به بعد، با پدیده کاشانی قلمداد شدن فیروز و ربط یافتن او با مقبره بابا شجاع مواجه می‌شویم که خود ظاهراً ساخته شده در این قرن به بعد است. گنبد هرمی دوازده ضلعی آرامگاه بابا شجاع‌الدین با صحن و ایوان و رواق و کاشی‌های فیروزه‌ای دارای تاریخ ۷۷۷ قمری است و ظاهراً در دوره قاجاریه نیز گچ‌بری‌های آن مرمت شده است. هرچند خواندمیر (۱۳۳۳: ۴۸۹) در حبیب‌السییر، ابولؤلؤ را اهل کاشان دانسته، اشاره‌ای به مقبره بابا شجاع در ارتباط با او ندارد و صرفاً نویسنده *مجمّل التواریخ و القصص* (تألیف ۵۲۰ ق) که تاریخی کهن‌تر از مورد قبلی است، در مورد ابولؤلؤ علاوه بر ذکر چند نظر در خصوص موطن او نظیر «ری همدان و دیه شهر آبادجرد» (بی‌تا: ۲۸۰) به نقل از کتاب اصفهانی این نظر دوم را ارائه می‌کند که «او از ری قاشان بود از دیهی فین» (همان). با وجود این در هر دو کتاب، صرفاً از ابولؤلؤ نام برده شده و ذکری از بابا شجاع و بقعه منتسب به آن نیست.

به‌علاوه علی‌رغم عدم وجود سند تاریخی مبنی بر ارتباط فیروز نهاوندی با کاشان، این نام در کنار بقعه شاه‌شجاع با مراسمی چون عیدالزهره، فرحة الزهرا، عمرگوشان،^{۱۲} غدیر دوم و مراسم نهم ربیع تا چند دهه قبل در میان شیعیان و خاصه شهر کاشان شیوع و فراگیر شده بود که علی‌رغم عدم ارتباط دینی و تاریخی با این شهر و مذهب شیعه (نجفی و وکیلی، ۱۳۸۹) نفس طرح و وجود این مناسبت‌ها و روزها باز بی‌ربط به همان تعارضات مذهبی و تیز شدن آتش آن‌ها در نزد عوام از سوی علمای قشری یا متحد با حاکمیت (و ظاهراً از عصر صفوی به بعد) نیست^{۱۳} و احتمالاً طرح آن برای بار نخست در کتاب *مجالس المؤمنین نورالله شوشتری* (۱۳۵۴: ۸۷) و با نقل قول از کتاب *نواقض الروافض میرمخدوم شریفی* صورت گرفته است^{۱۴} که باز هم نگاشته شده در عصر صفوی است. البته نخستین بار جنبش‌های شعوبیه و مخالفت

آن‌ها با رسم موالی اعراب فاتح از سوی ایرانیان منکوب و تحقیر شده، نیز سرنوشت عمر و فیروز را با کاشان شیعی بیشتر مرتبط ساخته است. بنابراین یکی دیگر از پس‌زمینه‌های ورود کاشان به منظومه مولوی نیز می‌تواند وجود این مناقشات مذهبی و کلامی هم در سطح عوام و هم در بین علمای دینی، چه در قرون و سال‌های قبل از زمانه او و چه ماندگار در عصر او باشد. اما حادث شدن این تضادها در عصر صفوی و هم‌زمان با برابری نگاه ایدئولوژیک شیعی صفوی در برابر سنی عثمانی را با مقابله دو شخصیت تاریخی مدفون در کاشان که از اتفاق هر دو دارای عنوان بابا هستند نیز می‌توان گمانه‌زنی کرد: یکی باباشجاع که درباره‌اش گفتیم و دیگری بابافضل.

بابافضل مرقی از شخصیت‌های برجسته، حکیم و فیلسوف قرن هفتم کاشان است که هرچند سال فوت وی را ۶۶۷ دانسته‌اند، به علت اشاره خواجه نصیر با عنوان رحمة الله علیه، به نظر می‌رسد فوت وی حدود ۶۱۰ رخ داده باشد (قرایی، ۱۳۸۰؛ شهرآیینی، ۱۳۹۰). همین اشاره خواجه و افسانه‌پردازی‌های تذکره‌نویسان شعرا، نسب وی را به خواجه رسانده‌اند اما وی از کاشان خارج نشده و احتمالاً صحیح نیست. با این حال، گنبد بارگاه وی و صندوقچه چوبی مشبک آن به شیوه آلت و لغت (هنر گره چینی) مبین سال ۹۱۲ق از بهترین هنرهای دوران صفوی قلمداد می‌شود و لذا دو موضوع «بابا» در ماقبل نام وی و گنبد هرمی مشابه آن با گنبد باباشجاع از دو منظر، این دو آرامگاه را در اشتراک قرار می‌دهد. به عبارتی به نظر می‌رسد مرتبط شدن شخصیت صوفی و عرفانی فردی به نام باباشجاع و اعتباریافتنش را باید در قرون بعد و ناشی از ایدئولوژی ضد سنی صفوی بدانیم^{۱۵} نه تعارضات شعوبی‌گری و ضدیت با عمر در دوران ماقبل صفوی و قرون نزدیک به مولوی.

با این حال، گزارشی دیگر که از اوضاع گویندگان و نویسندگان قرن هفتم در کاشان داریم، وضعیتی پررونق را به لحاظ فرهنگی ادبی نشان می‌دهند. مجلد همگر یزدی (۶۰۷-۶۸۶ق) شاعر اتابکان فارس و در خدمت شمس‌الدین جوینی در مجلس بحثی در کاشان به حکم گرفته می‌شود تا درباره فضل و ترجیح شعر انوری و ظهیرالدین فاریابی داوری کند و جوابیه وی در قطعه‌ای ارسالی به سال ۶۷۴ اشاره به این فضای فرهنگی است که در حبیب‌السیر خواندمیر (۱۳۳۳: ۱۱۸) و در زمان آباخان ثبت شده است:

جمعی ز خطه کاشان که برده‌اند
ز ارباب فضل و دانش گوی سخنوری
کردند بحث در سخن منشیان نظم
تا خود که سفت به در دری دری

کاشان پرخوف
و رجای مولوی



در انوری مناظرشان رفت و در ظهیر تا مر کراست پایه برتر ز شاعری

(صفا، ۱۳۷۳، ج ۳: ۵۳۲)

یکی از اسناد مهم و رویدادهای قرن ششم و مرتبط با ظهور داستان عمر در مثنوی، «پدیده ردیه و فضیحه‌نویسی» در سطح علما و نویسندگان می‌تواند باشد. سنت و رویه فضیحه‌نویسی و مجادله مذهبی که عمدتاً در دو کتاب *التقص* و *بعض* در قرن ششم (که زمان سیطره ایران‌شهر سنی مذهب در کل بلاد و شعیه بر ایران مرکزی و جبال است) بروز یافته و علاوه بر سند وجود اختلافات مذهبی در بین عوام، عامل دیگری در تشدید و تعمیق این کشمکش‌های مذهبی است. این سنت باز و مجدداً در قرن یازدهم و با کتاب *نواقض الروافض میرمخدوم* (در قزوین و عصر شاه‌اسماعیل صفوی) جان می‌گیرد و آتش مجادلات کلامی و مذهبی و قشری رابعضا با پشتگرمی، فرصت‌طلبی و حمایت حکام و سیاسیون صفوی تشدید می‌کند و ردیه قاضی نورالله شوشتری یا شهید ثالث با کتاب *مصائب النواصب* وی یا کتاب *مجالس المؤمنین* ایشان که بسیاری از جمله مولوی شافعی مذهب را در سلک و جرگه شیعیان آورده، مجدداً تکرار می‌شود (نک: جعفریان، ۱۳۹۴).

موج اول ستیزهای مذهبی با نگارش کتاب *بعض فضائح الروافض*، ظاهراً در ۵۵۵ق آغاز می‌شود که هم مؤلف و هم کتاب امروزه برای ما هنوز ناشناخته مانده‌اند^{۱۶} و صرفاً از پاسخ و ردیه به این کتاب توسط عبدالجلیل قزوینی رازی (مولد قزوین و ساکن ری) تحت عنوان *بعض مثالب النواصب فی تقص بعض فضائح الروافض* معروف به *التقص* در ری و در ۵۶۶ق به وجود چنین کتاب و مباحثی پی برده‌ایم. در این کتاب که ارزش تاریخی و ادبی و اندیشه‌شناختی مهمی یافته، تک‌تک مباحث و نظریات کتاب *بعض* طرح و پاسخ داده می‌شود و لحن قزوینی شیعی (که دو کتاب *تنزیه عایشه* و *براهین فی امامه امیرالمؤمنین* را قبل از *التقص* نوشته) نیز ملایم‌تر از مؤلف قبلی سنی است که به شیوخ بزرگ شیعه اصولی چون مرتضی، طوسی، صدوق و مفید حمله کرده است. لذا وی عمدتاً دارای منشی عقلگراست. این کتاب جدلی و تاریخی بعدها ماندگار و بخشی از فضای مذهبی فکری قرن ششم را منعکس کرد. اما موج دوم فضیحه و ردیه مربوط به دوران صفوی و تشدید منازعات مذهبی صفوی و عثمانی است. اثری که مبین عمده این وضعیت است، کتاب *نواقض الروافض میرمخدوم* شریفی (۹۹۸-۹۴۶ ساکن قزوین، دارای مقام صدارت شاه‌اسماعیل دوم و مهاجر به قلمرو عثمانی) است که هنوز به فارسی ترجمه نشده، اما ردیه‌ای به آن توسط قاضی نورالله شوشتری

شهید (۱۹۹۵-۲۰۱۹ق) با عنوان *مصائب النواصب* مانند قبل مشهور و به فارسی نشر یافته است.^{۱۷} هر چند کتاب *مجالس المؤمنین* شوشتری که در اوایل صفویه زیسته و به هند رفته و کشته می‌شود در دفاع از تاریخ و جغرافیا و شخصیت‌های شیعه بسیار مشهور و منبعی مهم شده است، ردیه وی در کنار کتب دیگر شوشتری این اثر را به موج دوم منازعات تاریخی مذهبی عصر صفوی تبدیل می‌کند و نشان می‌دهد چگونه سیاست و حاکمیت می‌تواند این موج‌ها را دوباره زنده و خیزان کند.

با این حال و حسب قرائن، با حمله مغول به ایران، از شدت نزاع‌های مذهبی و خاصه شیعه و سنی کمی کاسته می‌شود که یک دلیل آن، کاهش قدرت خاندان سنی مذهب سلجوقی و خوارزمشاهی است که زمام امور را در دست وزرا و کارگزاران سنی افراطی نهاده بود و کارگزاران دگراندیش نیز به جرم اسماعیلیه و قرمطی و رافضی، عزل یا معدوم می‌شدند. دلیل دیگر، کاستن از تقیه و چرخش امامیه و شیعه به سمت هلاکو و هم‌اوردی قدرت (با وزرای چون خواجه نصیر و...) و استفاده از خلأ مذهبی و سست‌اعتقادی سرداران بودایی یا مسیحی مغول و مسلمان کردن آن‌هاست. صفا (۱۳۷۳، ج ۳: ص ۱۳۷ و ۳۳۶) معتقد است در قرن هفتم و هشتم، احترام وافی نسبت به همه ائمه اثناعشر در میان علما و نویسندگان و شاعران سنی مذهب، خیلی بیشتر از دوره‌های پیشین و حتی در بعضی موارد به وضع بی‌سابقه معمول شد و این خود، یکی از نتایج انقراض خلافت عباسی و غیررسمی شدن دین اسلام طی چندین سال در ایران و ضعف اسلام به خصوص اهل سنت و پیشرفت‌های سیاسی و اجتماعی شیعه است که از زمان هلاکو برای خود در تکاپوی قدرت و سیادت بودند. به‌زعم وی حتی در این عصر شعرای سنی را داریم که مرثیه برای اهل بیت سروده‌اند (مانند سیف‌الدین فرغانی حنفی مذهب در رثای عاشورا و کربلا یا فخرالدین عراقی، سلمان ساوجی، خواجه‌ی کرمانی، سعید هروی، حسن کاشی و...).

۶. زمانه اهمیت یافتن و یادکرد کاشان در نزد مولوی

نگاهی به وضعیت اجتماعی فرهنگی عصر مولوی نیز می‌تواند ما را به تبیین چرایی طرح شهر کاشان در منظومه فکری و معرفتی مولوی و در میان معدود شهرهای یادشده در مثنوی بیشتر نزدیک کند. با قرار دادن نقطه نهایی سرایش دفتر ششم در حوالی سال ۶۷۰ (تکمیل مثنوی ظاهراً نزدیک پانزده سال و تا مرگ مولوی در ۶۷۲ به طول می‌انجامد) نقش بستن شهر کاشان از میان جمیع شهرهای ایران به ذهن و دل و جان مولانا بی‌تأثیر از دو عامل کلیدی نیست:

کاشان پرخوف
و رجای مولوی



یکی شرایط فرهنگی، سیاسی و اجتماعی عصر مولوی و کاشان آن روز یعنی قرون زیسته (ذهنی و عینی) او، یعنی دو قرن شش و هفت (تولد در ۶۰۴ ق تا ۶۷۰ ق و زمان تقریبی سرایش دفتر ششم مثنوی) و دوم جهان و دنیای ذهنی مولوی که عمدتاً بر ساخته کتب، مقالات، مجالس و درس‌آموخته‌ها و مواعظ اساتید و نویسندگان تا عصر اوست.

از موضع اول، مولوی از زمان کودکی، شهر بلخ و خراسان و نیشابور و به عبارتی فرارودان و خراسان را زیسته، در آنجاها کودکی و خانواده را گذرانده و حوالی ۶۱۴ با هجوم قوم مغول و مهاجرت مواجه شده است. این خطه نخست در کنف و زیر شمشیر و سیاست غزنویان تحت‌الحمایه خلیفه عباسی (۳۴۴-۵۸۲) سپس سلجوقیان (۴۲۹-۵۹۰) و بعد خوارزمشاهیان (۵۹۰-۶۲۸) بوده و آکنده از کینه، دشمنی به جنگ و سیاست و برادرکشی و قدرت‌طلبی ملوک الطوایف ایرانی و ترکی بوده است که در سایه و حمایت خلیفه عباسی بغداد به ایران شرقی امارت می‌کردند. لذا از میان شهرهای این خطه ظاهراً بخارا (و داستان صدر جهان بخارا) برای مولوی رنگ و خاطره‌ای دلپذیر داشته است (گلیپنارلی، ۱۳۷۴، ج ۳: ۸۶۲).

در قرن ششم و هفتم، خراسان و بلخ در قلمرو امرای سنی‌مذهب و عراق عجم و مرکز ایران که کاشان نیز در آن بوده، عمدتاً (و گاهگاهی به‌جز اصفهان) در تصرف و احاطه شیعیان امامی بوده است. خواجه نظام‌الملک طوسی و غزالی به ترتیب به‌عنوان وزیر قدرتمند سنی و ایدئولوگ فکری فرهنگی سلجوقیان به همراه تأسیس مدارس نظامیه که وقف امام شافعی هم بودند، این نظام سیاسی را پشتیبانی می‌کردند. سلاجقه حنفی‌مذهب بودند و خلیفگان بغداد را جانشین حقیقی پیامبر (ص) دانسته در احترام و تقویت آن مبالغه می‌کردند و به همین سبب با شیعه و باطنیه که خلیفه بغداد را بحق نمی‌دانستند، مخالفت و دشمنی داشتند و حسب متن سیاستنامه خواجه نظام یکی را بدتر از دیگری برمی‌شمردند (صفا، ۱۳۷۳، ج ۳: ۱۳۷). در برابر سنت و فرهنگ فوق، شیعیان مرکز ایران قرار می‌گرفتند که در قرون ماضی به یمن حمایت دولت شیعی و ایرانی آل‌بویه در اصفهان و کاکویه و بوعلی سینا و از سوی اسماعیلیان و زیدیه (شعبی از شیعه) در غرب ایران و مصر تقویت می‌شدند. از این‌رو و در این بستر است که طغرل^{۱۸} سلجوقی که در سال ۴۴۲ ق بر ایالت جبال و از جمله اصفهان و کاشان سلطه یافت، اصفهان را مرکز خود ساخته و قلعه جلالی (و مناره مسجد جامع) کنونی کاشان نیز یادگار دوره جلال‌الدین ملک‌شاه سلجوقی (۴۶۶ ق) است (نراقی، ۱۳۴۵: ۵۳). با این حال، گزارش‌ها از حمله ملک‌سلجوق (۵۳۲) به کاشان و ویرانی و زیان‌های بسیار است که ابوالرضا

راوندی^{۱۹} در دیوان عربی خود آن را تصویر کرده است. ظاهراً با مرگ طغرل، آخرین پادشاه سلجوقی، سلطان تکش خوارزمشاه فرمانروایی کاشان و اصفهان را به فتلک اینانج واگذار و به خوارزم می‌رود، اما میاجیق یکی از سرداران وی در چنگاندازی به اینانج، کاشان را محاصره و به‌علت طولانی شدن محاصره روستاهای اطراف آن را غارت می‌کند. شرح این مقاومت مردم شیعه و از نظر راوندی سنی، رافضی کاشان در کتاب *راحة الصدور* وی آمده است (راوندی، ۱۳۳۳: ۳۹۳). سوای از دست‌به‌دست شدن ولایات در نزد سرداران و سرسپردگان ترک و خلیفه بغداد، مهم‌ترین نکته در این قرن و حوالی حمله مغول (محدوده سال‌های ۵۰۰ تا ۶۱۵ق) نبردها و کشمکش‌های شدید مذهبی میان حنفی، شافعی، شیعه و سنی و اسماعیلیه یا به‌طور خلاصه ناصبی - رافضی - قرمطی است.

سلاجقه در تأیید و تعقیب سیاست خلفای عباسی و مذاهب اصل سنت و مخالفت با فرقی که علما و ائمه اصل سنت و جماعت با آن‌ها مخالفت می‌ورزید، مانند شیعه و قرابطه و باطنیه و معتزله، غلو می‌کردند و از قتل و آزار آن‌ها مطلقاً امتناعی نداشتند؛ حتی اگر وزرای آن‌ها بودند (صفا، ۱۳۷۳، ج ۲: ۲۳۹). و همان گونه که صفا می‌گوید، بحث در ترجیح یکی از دو مذهب حنفی و شافعی بر یکدیگر و یا سایر مذاهب و اختلاف و مشاجره علمای آن‌ها، در تمام قرن پنجم و ششم دایر بود و تقریباً می‌توان گفت کمتر شهری بود که از این مشاجرات مذهبی خالی باشد. مجالسی هم در این مورد در خدمت وزرا و امرا با حضور رجال و معاریف تشکیل می‌شده و در این بحث‌ها و مشاجرات، ائمه فرق طبعاً مایه تحریک عوام الناس و برافروختن نایره تعصب در آنان می‌شدند که کار مشاجره و مناقشه را به مجادله و تخریب محلات و سوختن کتب و کتابخانه‌ها و نظایر این سفاهت‌ها می‌کشاند تا جایی که حتی در مصائب سخت مانند حمله مغول نیز دست از این اختلافات دست برنمی‌داشتند (همان، ج ۲: ۱۴۷) تا جایی که در اصفهان بین شافعیه و حنفیه که تحت ریاست آل خجند بوده‌اند، و در ری بین شافعیه و حنفیه و شیعه نزاع مستمر بوده و از سایر بلاد هم، عراق و خراسان از این کشمکش‌های مذهبی بی‌بهره نبوده است.

اما ظاهراً کاشان علی‌رغم حمله مغول در ۶۲۱ق به قم و ری و کاشان و مقاومت سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه تا ۶۳۱ق به دست مغولان افتاده اما به‌واسطه فرمانروایی شمس‌الدین جوینی (۶۵۰ق) و سپس در عصر ایلخانان به‌واسطه خواجه نصیر و احترام او به باباافضل، از غارت لشکر هلاکو و نیز به‌دلیل حکمرانی هندوشاه نخبجوانی نویسنده (در ۶۷۴ق) بر کاشان،

از غارت در امان بوده است (نراقی، ۱۳۴۵: ۷۱-۶۹).

یکی دیگر از شواهد وجود تضادها و کشمکش‌های مذهبی در ناحیه جبال و اطراف کاشان، گزارشی است که ابن بطوطه از سفرش تا اصفهان و بعد به شیراز در سال ۷۲۷ می‌دهد و روشن می‌کند این تضادها تا زمان وی نیز ادامه داشته است. او که حدود ۳۰ سال را در سفر به بیشتر شهرهای جهان گذرانده و در این مدت چهار بار به ایران آمده، در شرح سفر و اقامت حدود چهارده‌روزه خود در خانقاهی در اصفهان می‌گوید: «اصفهان که از شهرهای عراق عجم است، شهری بزرگ و زیباست. ولی اکنون قسمت زیادی از آن در نتیجه اختلافاتی که بین سنیان و شیعیان آن شهر به وقوع می‌پیوندد، به ویرانی افتاده است. این اختلافات هنوز هم ادامه دارد و مردم آن شهر دائم در منازعه و کشتار به سر می‌برند» (ابن بطوطه، ۱۳۷۶: ۲۴۷).

حسب قرائن در دوره ایلخانان و پس از حمله مغول، علی‌رغم غارت و ویرانی‌های شدید، وضعیت عراق عجم و شیعه امامیه رو به بهبود می‌رود. برآمدن وزرا و دانشمندانی چون خواجه نصیر و علامه حلّی، تاج‌الدین آوی و شیخ حسن کاشی در کنار تشتت و نزاع‌های چهار فرقه اصلی اهل سنت، الجایتوی ایلخانی را که مذهبی مسیحی داشته، نخست به اهل سنت و سپس شیعه و مسلمان شدن و انتخاب نام سلطان محمد خدابنده (دوران حکومت ۷۰۳-۷۱۶ق) سوق می‌دهد. به علاوه، فردی کاشانی به نام ابوالقاسم عبدالله بن محمد القاشانی (۱۳۴۸)، به‌عنوان تاریخ‌نویس رسمی او، در این دوران، *تاریخ الجایتوی* را در وصف این حکمران می‌نگارد و حتی خود الجایتو دست به قلم برده «رسالة فواید الجایتوی» را در ۷۱۶ق در علت‌گرایش به تشیع نگاشته است که به‌نحوی ریشه تشیع عصر صفوی را در خود باقی نهاده است.^{۲۰}

در مجموع در طول قرن پنجم و ششم، فضای داخلی ایالت جبال آکنده از اختلافات مذهبی و تعارضات دینی است، علی‌رغم وحدت و همراهی مذهب اهل سنت با حکومت غزنویان و سلاجقه و خوارزمشاهیان و حتی خدمت و برجسته شدن کاشانیان مطرح چون ابن راوندی، نویسنده *راحة الصدور* در تاریخ سلاجقه در ۵۹۹ق یا معین‌الدین کاشی وزیر سلطان سنجر (صفا، ۱۳۷۳، ج ۳: ۱۴۸) و بعضاً کشتار شیعه از سوی آن‌ها، در مرکز ری، کاشان و اصفهان هنوز جنگ و غوغای عوام در مذهب وجود دارد. معرف این وضعیت علاوه بر مجاهدات و مجادلات کلامی و نهادی خواجه نظام و غزالی (با وزارت خواجه و نهادسازی مدارس نظامیه و ریاست غزالی بر آن‌ها و حمله به فلسفه و باطنیان و...)، کتب *بعض و التقص* و نیز *تبصرة العوام* سید مرتضی و *ملل و نحل* شهرستانی است که در عمده آن‌ها نویسندگان از معرفی یا

حتی طعن و لعن فرقی که دور از ذوق و عقده مذهبشان سخن می‌گفته‌اند، خودداری نکرده‌اند (نک: صفا، ۱۳۷۳، ج ۲: ۱۴۷-۲۰۲).

مثلاً هرچند مؤلف سنی بعضی فضایح الروافض در ۵۵۵ق نامعلوم است، ما آن را به لطف کتب مقابل و جوابیه آن یعنی *التقصص* یا *بعض مثالب النواصب فی تقصص بعض فضایح الروافض*، نوشته قروینی شیعه ساکن ری در ۵۵۶ق و دوره سلطان محمد سلجوقی می‌شناسیم که درصدد رفع شبهه و پاسخگویی تهمت‌های وارده بر شیعه است. یکی از این موارد که ظاهراً در آن عصر رایج بوده، سب ابوبکر و عمر بوده است.^{۱۱} لذا بعید نیست که مولوی نیز حکایت عمر و وضعیت ابوبکر حلب (داستان دو شهر شیعی) را از این منابع استخراج یا اقتباس مضمونی کرده باشد.

البته باید این را هم در نظر داشته باشیم که مولوی پس از سفر حج و بغداد به لارنده رفته و ازدواج می‌کند و همین‌طور از محضر درس شیخ ترمذی در حلب و دمشق و جبل لبنان بهره می‌گیرد. لذا این شهرها و مدارس و مکاتب و فضای اجتماعی سیاسی و فرهنگی آن‌ها را احتمالاً باید بیشتر تجربه و لمس خاکی و عینی کرده باشد. به‌علاوه معادل و مشابه مکتب وحدت وجودی صوفیه را در همین سال‌های آخر قرن هفتم و هشتم در کاشان و خانقاه و مکتب استادی چون عبدالصمد نطنزی و بعدها شاگردان و دو نویسنده و عارف‌ترازی چون عبدالرزاق کاشانی و عزالدین محمود کاشانی و نیز مکتب عرفانی اصفهان نیز داشته‌ایم (نک: مشهدی نوش‌آبادی، ۱۳۸۵). هرچند تاکنون سند معتبری مبنی بر تماس و تأثر مستقیم و متقابل شاگردان و اساتید این مدرسه تصوف کاشانی با مولوی و مدرسه‌اش در قونیه نداریم، اما در کتب و مقالات برجامانده از این سه متفکر و شارح، با عطف توجه به عرفان سه‌روردی و ابن‌عربی نیز مشابهت‌های زیادی را با مکتب وحدت وجودی و شهودی مولوی می‌توان دید. یعنی طرح نام شهر کاشان و تعارضات و جدال‌های کلامی و فرقه‌ای به ضمیمه نامش در مثنوی نیز شاید بی‌ربط به این نوع ارتباطات مدرسه‌ای/مکتبی نباشد و بعید نیست حتی خود این جدال‌ها و نگرانی‌ها از مباحث انجمن‌ها و حلقه‌های عرفانی و متصوفه آن روز کاشان به زعامت عبدالصمد و شاگردانش نیز بوده باشند. به‌علاوه در کارنامه مولوی، بعدها برای آوردن و بازگرداندن شمس تبریز در دوره دوم شیدایی و دیگرگونه شدنش پای حلب و دمشق هم به میان می‌آید (تأثیرپذیری احتمالی از این چند شهر و بزرگان و فرهنگ و مباحثش). لذا علاوه بر مناظرات کلامی و فرهنگی و دینی، فضای اجتماعی این شهرها که از قضا شهرهای مهم

فرهنگی و فکری آن عصر بوده‌اند، نیز در رویکرد به داستان مؤثرند که تشریح اثر آن‌ها جا و فضای دیگر و بیشتری می‌طلبد.

نتیجه‌گیری: مولوی و کاشان‌های امروز

سواى از بخت و فرصت کاشان برای درخشیدن در کتاب بزرگی چون مثنوی به‌عنوان ممثل و سرنمون تمام شهرهای جهان (کاشانِ خاک) و مهم‌تر هر نقطه از دنیا و گیتی هبوط‌کرده از مینو، کاشان ادخال‌یافته در قاموس مولوی، حکمت گهربار دیگری هم دارد. مولوی در داستان «عمر نام شهر کاشان» بزرگی و عظمت و اتصال روح و جانش به جان جهان را باز به اثبات می‌رساند. او برخلاف تمام ستیزها و قشری‌گری‌های مذهبی و والیانی که دین و عقاید مذهبی را آلت دست قدرت و حکومت و خشونت کرده بودند و سال‌های تاریخ را در گردوغبار نفسانیات دانی انسانی، اسیر کشمکش‌های متفرق‌کننده رافضی و ناصبی و قرمطی و... می‌ساختند، از ظاهر این جدال‌ها و عمر و علی و کاشان، زلال‌ترین و اصیل‌ترین مفاهیم و مقاصد را می‌سازد و برمی‌کشد و در داستان کاشان، از کاشان پر خوف و رجا و کاشان خاک، برای ما جوی آب و روی ماه و چشم حق‌بین و اشراق ناظر بر آب خضر می‌سازد تا با کنار نهادن دید ظاهرین بلقیسی به دنبال آگاهی حق‌بینانه سلیمانی باشیم؛ تا از ظاهر این دعوای سطحی و نابخردانه درگذریم و به‌سوی دوردست‌ها و اشراق و احرار جهت یابیم و از احوالی و کم‌بینی و خودبینی وارهم و در اصل لعل و گوهر بارشده بر چهارپا را بینم نه سطح قشری و نام به نیک درنرفته آن را. این بینش نه تا امروز که همیشه و در آینده نیز نیاز و چراغ راه همه انسان‌هاست و خواهد بود و ای کاش بیشتر و بیشتر شود و کاشان را هم بیشتر دریابد. می‌بینیم که مولوی اصلاً وارد دعوای عظیم مذهبی و رایج عصر نمی‌شود و چگونه از این جنگ عمرکشان به‌جای مرگ و کشتار و خونریزی، میوه و بهشت انسانیت برمی‌چیند.

دخول نام کاشان از میان معدود شهرهای ایران بزرگ عصر مولوی در اثر جاودان و سترگ و میوه عمر مولوی، چه ناشی از سفر احتمالی و ممکن مولوی به عراق و مکه (و گذر از مسیر راه و احتمالاً توقفی در کاشان و جای گرفتن نام و فضا و فرهنگ شیعی قرن هم این شهر در ذهن او) باشد و چه برآمده از سیاست سنی‌گری سلجوقیان ایران و در ادامه ارزروم قرن هفتم و چه منبعث از مباحث و دعاوی مذهبی کلامی جا خوش کرده در فضای علمی‌ادبی و کتب و نوشته‌های آن عصر خاصه کتاب‌هایی چون *التقص و بعض* و احتمالاً مکتب و خانقاه عبدالصمد نطنزی و شاگردان کاشانی‌اش و... نکته مهمی در آن متجلی می‌شود که هنوز پس از

گذر قرون و سال‌های بسیار و حتی فرونشستن ستیزهای سطحی مذهبی، هنوز زنده و برای اکنونیان درس‌آموز است.

مولوی بن‌مایه نگاه‌های متکثر، انحصاری و بعضاً سطحی و قشری و اسمی را در شهرهای آن عصر، به میوه و ثمره‌ای بزرگ چون ضرورت معرفت اصیل و حق‌بینانه و واحد (وحدت وجود) بدل می‌کند. آگاهی متکثر و بعضاً دویبانه و چندبینانه که ناشی از درماندن ما در ظاهر و قشریت نام‌ها و قالب‌هاست، می‌تواند جهان را برای ما چون «کاشان خاک» پر از بدبختی و بی‌نصیبی و کم‌مایگی و گرسنگی سازد. آنچه مهم است، دیدن حقیقت و اصل و جان جهان در پس ظاهر پدیده‌ها و امور (همچون دیدن ماه اصلی در عکس ماه فروافتاده بر آب) و روشن و آگاه و روان شدن چون آب و گذر از آگاهی اشرافی بلقیسی و دیر خراب کاشان‌نام و فرارفتن از ستیزهای حول شیعه و سنی (همچون دو شهر حلب و کاشان) و قرمطی و باطنی و ناصبی دیروز و امروز و وحدت انسانی برای رسیدن به حقیقت دست‌نیافتنی اما نزدیک‌تر از رگ گردن به ما و همراه شدن با جان جهان است. به تعبیری، جهان ما کثرت اجزای عالم و تعدد سنت‌ها و مسلک‌هاست که در نظر عرفا، همه از خاستگاه و آغازینه‌ای برمی‌آیند که حق یا حقیقتی یگانه است و واگشتشان به سوی فرجامینه‌ای است که اوست. برجسته‌ترین نشانه این کثرت، جنگ و ستیز دائمی اضداد و پیوستن‌ها و گسستن‌های آن‌ها یا گفت‌وگوی اضداد با شوری است که عشقش نام دارد. لذا تمام هستی مالا مال «غلغل اجزا» و سرشار از صدای عشقی است که آن را فقط انسان‌های کامل درمی‌یابند (نک: پاشایی، ۱۳۸۲؛ شفیع‌ی کدکنی، ۱۳۵۳). این نگاه و تفکر در میان سیتزه‌های مداوم عقیدتی و سیاسی در طول تاریخ و جهل و نادانی بشر همواره جاودان و تازه است و قابل بهره‌گیری برای توسعه و برفزودن سرمایه اجتماعی و فرهنگی همه دیار و جهان و از جمله کاشان است تا به نیروی وحدت و یگانگی کثرت‌های دینی، فکری و عقیدتی همیشه از ظاهر به باطن رشد و تعالی و جان جهان رو کند. به عبارتی، نیروهای ما در جنگ‌های کاذب خود، دو و چندبینی‌های امروز صرف نشود و به سوی نااحولی و دانایی و معرفت و جویندگی جان جهان سوق یابد. این نگاه تعالی، توسعه و رشد مردمان و حاکمان و در کل هر شهر و دیار و از جمله کاشان را هم حتی در امروز و آینده در پی خواهد داشت. به عبارتی هنوز هم کاشان‌های ما «پر از خوف و رجا» هستند و خواهند بود اگر بر تعصبات و نادانی‌های ابلیسانه، خوف و پروا نداشته باشند و از سویی می‌توانند معدن و دریای رجا و لطف و پیشرفت و حقیقت‌بینی و تعالی باشند اگر چشم و دل

حق‌بین این شهرها و مردمانشان هر روز روشن و بیناتر چون آب و نور ماه و خضر و آب حیاتش شود و دم‌به‌دم حیات و نور جاودانه بسازد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. آن‌گونه که یکی از مصححان مثنوی می‌گوید (موحد، ۱۳۹۶)، ساختار مثنوی مبتنی بر دو بخش حکایات و تأملات است و حکایت خود متشکل از سه بخش کلان‌قصه‌ها (مانند خلیفه و اعرابی)، خرده‌قصه‌ها و تمثیلات است. خرده‌قصه‌ها بعضاً در دل کلان‌قصه و گاه مستقل تعریف شده‌اند (مانند هدهد و سلیمان در کلان‌قصه شیر و خرگوش) و تمثیلات قصه‌های کوتاهی است که در یکی دو بیت گفته شده‌اند. موحد سایر محتوای مثنوی را که خارج از این سه حیطه است، تأملات نامیده و آن‌ها را نیز به سه دسته تحلیل‌ها، عاشقانه‌ها و حکمیات تقسیم می‌کند و تحلیل‌ها را رمزگشایی از قصه‌ها و تأویل عرفانی آیات و احادیث می‌داند که خود ۱۸ بیت اول مثنوی عاشقانه‌های اوست و حکمیات نکات ناظر بر جهان‌بینی، هستی و اخلاق و انسان و زندگی تلقی می‌شوند. در واقع قصه‌های مولانا را وی چوب و عمودی می‌داند که حکمیات، عاشقانه‌ها و تأملات به دور آن‌ها همانند چوب نبات ساخته و پرداخته می‌شوند.

۲. تیترا یا عناوین داستان‌های مثنوی از این جنبه اهمیت دارند که به‌نحوی جزو نثرهای درجه‌اول و باقی‌مانده مولوی محسوب می‌شوند. مثلاً مکاتیب حدود دوازده نامه نگارش شده به قلمش برای افراد آشنایان است که حتی نامه به عروسش (زن سلطان ولد و دختر حسام‌الدین) هم در آن جای گرفته و واجد ارزش پژوهشی است. اما مجالس یا فیه مافیة از خود او نیست و تقریرات و شنیده‌ها و یادداشت‌های فرزندان و شاگردان است. لذا نثرهای جای‌گرفته در مثنوی از نثرهای اصیل و درجه‌اول و کتبی خود مولوی به حساب آمده و ارزش مثنوی را به این لحاظ نیز افزون و بیشتر می‌کند.

۳. این داستان‌ها ربط زیادی با شهر بلخ و ترمذ (واقع در ازبکستان امروز و موطن محقق ترمذی، استاد مولوی که ترمذ را رها و به بلخ آمده بود و بعدها به قونیه رفت، ندارد اما شاه ترمذ عصر وی و استبداد و خودرایی حاکمان این شهر را که سید اجل نامیده می‌شدند، بر مبنای روایات عامیانه منعکس می‌کند. از این دلچک و شاه ترمذ در چندین جای دیگر هم در مثنوی ذکر نام می‌شود (دفتر ششم و دفتر دوم).

۴. در دفتر پنجم، حکایت تسخیر شهر سبزواری توسط محمد آلپ الغ خوارزمشاه طرح می‌گردد که به نظر مولوی، همه مردم آنجا راضی بودند و شرط محمد خوارزمشاه برای «سبزواری پرپناه» و نکشتن مردم آنجا، آوردن و شفاعت فردی دانسته شده که نامش ابوبکر باشد: «کی بود بویکر اندر سبزواری/ با کلوخ خشک اندر جویبار». تا در نهایت بعد از سه شبانه‌روز ابوبکر نام‌نزاری را یافتند که رهگذر بوده و در گوشه خرابه‌ای مانده بود. لیکن مرد پای راه رفتن نداشت و مدعی بود که اگر پا داشت به مقصدش می‌رفت: «اندرین دشمن‌کده کی ماندمی/ سوی شهر دوستان می‌راندمی». به هر حال او را با تخته مرده‌کشان به نزد خوارزمشاه بردند که از نظر مولوی تمثیل یزدان جلیل است و سبزواری هم این جهان. «سبزواری است این جهان و مرد

حق/ اندر اینجا ضایع است و ممتحن». شخصیت بوبکری این قصه علی‌رغم واقعیت محاصره سبزوار، ظاهراً اصالت تاریخی ندارد (زرین‌کوب، ۱۳۸۱: ۳۰۹) و خود روایت در ذیل قصه آهو و خران گفته می‌شود تا نشان دهد صاحب‌دلان نه به ظاهر و سیما بلکه اندک و در اقلیت هستند و مانند ابوبکر در سبزوار نایاب‌اند. شهر حلب نیز در مثنوی با حکایت تعزیت شیعه اهل آن (قصه شاعر و شیعه حلب) گره خورده است (دفتر ششم، ص ۹۲۶). شاعری در این روز بر دروازه انطاکیه حلب وارد و شاهد عزاداری مردم شیعه در عاشورا برای کربلا می‌شود و علت را پرسیده و می‌فهمد موضوع غم و ماتم را مربوط به قرون ماضی و شهره‌تر از طوفان نوح می‌دانند. اما شاعر طعنه می‌زند و چنین می‌گوید:

| | |
|------------------------------|---------------------------------|
| چشم کوران آن خسارت را بدید | گوش کران آن حکایت را شنید |
| خفته بودستید تا اکنون شما | که کنون جامه دریدیت از عزا |
| پس عزا بر خود کنید ای خفتگان | زانکه بر مرگی است این خواب گران |
| روح سلطانی ز زندانی بجست | جامه چه درانیم و چون خاییم دست |
| بر دل و دین خرابیت نوحه کن | که نمی‌بیند جز این خاک کهن |

۵. شهر تبریز در داستان وام ستاندن فردی از محتسب آن (دفتر ششم: ۱۰۱۶) عنوان حکایت و نقلی طولانی را کسب می‌کند. با این حال مدحی که مولوی از تبریز در ذیل این قصه می‌کند، در حق کمتر شهری ادا کرده است؛ زیرا تبریز با شمس مراد وی در ارتباط است:

| | |
|----------------------------|------------------------------|
| فر فردوسی ست این پالیز را | شعشعه عرش‌سی ست این تبریز را |
| هر زمانی نوح روح‌انگیز جان | از فراز عرش بر تبریزیان |

(همان: ۱۰۲۰)

۶. بعید نیست روایتی فکاهی و مطایبه‌گون و کوتاه از این قصه به صورت شوخی‌ها و لطیفه‌های عامیانه عصر مولانا راهش را از کاشان تا بخارای نوجوانی و یا لارنده و قونیئه کهن‌سالی مولانا طی کرده باشد و در مثنوی ماندگار شده باشد. به نحوی که خود عبارت، مناسب قریبی با لهجه کاشیان و کلمات روزمره ایشان دارد و مثلاً شاید اصل و عامیانه‌اش این بوده است: «ای عمره را نون بدین / واسه ای عمره نون بسونین / و...» چه نگارنده لطیفه‌ای را در کودکی به روایت پدر بزرگ کاشانی‌اش در بازار کاشان در مورد زردآلو خریدن و خوردن فردی از اقوام دیگر به صناری و قضای حاجت به مضاعف صناری دیگر، شنیده است.

۷. اشعار ادامه داستان این‌ها هستند:

| | |
|------------------------------|----------------------------|
| اندرین کاشان خاک از احولی | چون عمر می‌گرد چو نبوی علی |
| هست احوال را درین ویرانه دیر | گوشه گوشه نقل نو ای ثم خیر |
| ور دو چشم حق‌شناس آمد تو را | دوست پر بین عرصه هر دو سرا |
| وارهیدی از حواله جا به جا | اندرین کاشان پر خوف و رجا |
| اندرین جو غنچه دیدی یا شجر | همچو هر جو تو خیالش ظن مبر |
| که تو را از عین این عکس نقوش | حق حقیقت گردد و میوه فروش |

| | |
|-------------------------------|-----------------------------------|
| چشم ازین آب از حول حر می شود | عکس می بیند سد پر می شود |
| پس به معنی باغ باشد این نه آب | پس مشو عریان چو بلقیس از حباب |
| بار گوناگونست بر پشت خران | هین به یک چون این خران را تو مران |
| بر یکی خر بار لعل و گوهر است | بر یکی خر بار سنگ و مرمر است |
| بر همه جوها تو این حکمت مران | اندرین جو ماه بین عکسش مخوان |
| آب خضر است این نه آب دام و دد | هرچه اندر روی نماید حق بود |
| زین تگ جو ماه گوید من مهم | من نه عکس هم حدیث و هم رهم |
| اندرین جو آنچ بر بالاست هست | خواه بالا خواه در وی دار دست |
| از دگر جوها مگیر این جوی را | ماه دان این پرتو مه روی را |

۸. یکی از نکات قابل توجه دیگر مولوی در مورد کاشان، استفاده از زبان فارسی و واژه کاشان به جای واژه معرب و رایج قاشان است، درحالی که شماری از نویسندگان قبل و بعد و هم عصر مولانا بعضاً از قاشان/قاسان استفاده کرده اند. تا جایی که حتی کلانتر ضرابی کاشانی عصر قاجار هم اسم کتابش در ابتدا مرآت قاسان بوده است. این امر برای کسی که از بلخ پارسی به قونیة رومی رفته و حافظ و احیاگر زبان فارسی است، کاملاً مورد انتظار است.

۹. از خاندان سلجوقی روم تنها علاءالدین کیقباد که مولوی را به قونیه دعوت کرده، در ۶۳۴ق مسموم شده و درگذشته و از مرگ او تا ۷۰۷ق که حکومتشان به دست مغولان برافتاده، حدود هجده تن بر قونیه حکم راندند (هریک متوسط پنج سال) و همیشه بین پسران و برادران زدوخورد بوده و مرگ و فرار و کشتار تا جایی که یک بار هم مصریان (در ۵۷۵ق و سه سال قبل از مرگ مولوی) قونیه را تصرف کرده اند (باستانی، ۱۳۵۲ ب: ۷۲۵).

۱۰. صادقی (۱۳۸۶: ۵۳ و ۵۴) دلیل این امر را گزارشی از کتاب *التقص می داند* که وقتی اهل قم و کاشان از ظهور شخصی به نام «مهدی» در مصر آگاه شدند، جشن برپا کردند. و ظاهراً مردم با ذهنیت شیعی مهدویت، ظهور آن مهدی را جشن گرفتند (ظهور مهدی فاطمی در مصر، به سال ۲۹۷ق رخ داده است). بنابراین در کنار وجود تعدادی از محدثین شیعه در کاشان، می توان احتمال داد که بخش زیادی از کاشانی ها در آن زمان شیعه بوده اند و بعدها در قرن چهارم پیروان شیعه به اکثریت می گراید.

۱۱. در *مثنوی*، از ابوبکر ۱۱ بار، عمر ۱۱ بار، عثمان ۵ بار و حضرت علی ۶۴ بار یاد شده است (حرم پناهی، ۱۳۹۲). فراوانی تکرار و توجه به نام علی و حکایات مشترک آن با *حدیقه سنایی* (۶ مورد) و *عطار* (بیش از ۳۰ مورد) علاوه بر آنکه نشانه حفظ روحیه ایرانی و زبان فارسی در مولوی است، همان گونه که محقق این مقاله نیز گفته، شخصیت پردازی ها، تجسم صحنه ها، بازسازی و ایرانیزه کردن شخصیت ها و نمادها به منظور اخلاقی کردن روایات مد نظر مولوی صورت می گیرد و خلق چهره های فراملی، فرازمانی و فرامکانی عمدتاً جایی را برای رعایت وجوه تاریخی اعم از زمانی، مکانی و عناصر اجتماعی، فردی و سیاسی خلفای راشدین باقی نمی گذارد.

۱۲. در کنار اشاره بسیاری از علمای معاصر و گذشته شیعه به دینی و موجه نبودن و عدم سندیت برخی روایات منسوب به این موضوع، شماری از محققان ریشه برجسته و ماندگار شدن این پدیده را علاوه بر تضادهای مذهبی خاصه در دوران صفویه و قدرت گرفتن شیعیان و در رأس آن علامه مجلسی، شاید بتوان به دوران قبل از اسلام و پیوندهای آیینی با میترائیسم و هنر نمایش ربط داد. این امر عمدتاً با رسم کهن مینوروزی یا مغ‌کشان در ایران باستان (قتل گنومات مغ در زمان داریوش اول هخامنشی) و در پیوند با اسکندر و جشن اوایل پاییز یا مهرگان و خاصه با نمایش‌های عامیانه و سیار بر تخت نشستن کوسه یا پادشاه غاصب، می‌تواند دارای آبخور مشترک دانسته شود (نک: بیضایی، ۱۳۴۴؛ افروغ، ۱۳۸۷).

۱۳. صفت بابا (که روزگاری برای عرفا و حکما به کار می‌رفته) از یک سو و نوع معماری و دوران ساخت دو بنا و بقعه مهم کاشان یعنی باباشجاع و باباافضل در مرق (باباشجاع ظاهراً دارای قدیمی‌ترین نوشته به سال ۷۷۷ق است و در عهد فتحعلی‌شاه هم تعمیر شده و بقعه باباافضل با کتیبه‌ای مربوط به عصر مغول و قرن هفتم نیز گره چینی صفوی به تاریخ ۹۱۲ق دارد و گنبدش مانند باباشجاع هرمی است) و عارف دانستن باباشجاع علاوه بر تضاد کامل با نظریه مدفن ابولؤلؤ، می‌تواند نکته‌های خوبی باشد برای پژوهشی عمیق جهت رازگشایی از این بقعه و معماری و شخصیت اصلی گمنام اما درآمیخته با اختلاف مذهبی و روشن‌تر کردن سیمایش (درباره بابا نک: مشهدی نوش‌آبادی، ۱۳۹۶).

۱۴. شوشتری در این کتاب چنین می‌نویسد: «... و عمر در نظر اهل کاشان چون ابوبکر در نظر اهل سبزوار، خوار و بی‌اعتبار است و لهذا ملاحیرتی گفته: "خوارم اندر ولایت قزوین / چون عمر در ولایت کاشان" و مولوی در مثنوی معنوی گفته: "سبزوار است این جهان کج‌مدار / ما چو بوبکریم در وی خوار و زار". و در بعضی از رسائل ملاعبید زاکانی مذکور است که شخصی درازگوشی در کاشان بفروخت، تمغاچی خواست که کاغذ تمغا نویسد، پرسید که چه نام داری؟ گفت: ابوبکر. گفت: پدرت؟ گفت: عمر؟ گفت: جدت؟ گفت: عثمان؟ تمغاچی متحیر فرومانده گفت: چه نویسم؟ دلالت گفت: گهی می‌خورد بنویس خداوند خردیزه» (۱۳۵۴: ۸۸). نقل این روایات که واژه تمغای مغولی (= مهر) در حکایت آخرش نشان از دوره حداکثر ایلخانی دارد، مؤید ورود ادبیات تقابلی مذهبی در عصر صفوی و زمانه نورالله شوشتری به این حوزه است.

۱۵. از نقش مهم اما ناشناخته افضل‌الدین در اهتمام به فلسفه در زمانه‌ای که با حمله سخت غزالی پس از کتاب شرح‌گونه مقاصد الفلاسفه و ردیه‌نویسی تهافت الفلاسفه مواجه شده بود، نباید غافل شد. معاصران حکیم وی یکی سهروردی (متوفی ۵۸۷ق)، ابن رشد (متوفی ۵۹۵ق) و ابن عربی (متوفی ۶۳۸ق) دانسته شده‌اند و فخر رازی (متوفی ۶۰۶ق) و عین‌القضات همدانی (متوفی ۵۲۵ق) و عبدالکریم شهرستانی (متوفی ۵۴۸ق) و در نهایت، معاصران شاعر و ضد فلسفه‌ای چون سنایی و خاقانی و نظامی، احتمالاً از تأثیرگذاران فکری او بوده‌اند (نک: شهرآیینی، ۱۳۹۰؛ نصر و لیمن، ۱۳۸۷). جالب اینکه در مصنفات وی که به سعی شادروان مینوی و دامغانی در ۱۳۳۱ تصحیح و منتشر شده، به اماکن و محسوسات کمتر توجه شده و از کاشان و اطرافش (جز نوش‌آباد و بیدگل و هراسگان آن‌هم به دلیل سائل و پرسنده) به‌ندرت ذکر شده است.

این امر با نگاه فلسفی او شاید بی‌ربط نباشد که سخن آخرش در کتاب مذکور افضل‌الدین (۱۳۶۶: ۷۲۸) این است: «حواس و اعضای تن چون در کارهای بیهوده و بی‌حاصل و بی‌فایده عقلی باشند، نفس را از عقل بازبرند... هرچه از حاجت وقت برگذشت جمله ناسزا و ناشایست شمر و در آن سعی کردن ضایع کردن عمر خود دان.»

۱۶. برخی راوندی مؤلف *راحة الصدور* را به دلیل قول وی در تاریخش جهت نوشتن کتابی در فضایح رافضیان، مؤلف احتمالی می‌دانند که به علت تاریخ این قول که ۵۹۹ق و نشر بعضی که ۵۵۵ق است، این نظریه رد می‌شود. برخی ضیاء‌الدین رازی پدر فخر رازی و از اهل ری را مؤلف آن فرض کرده‌اند (انصاری حسن، ۱۳۹۴ در سایت بررسی‌های تاریخی انصاری، کاتبان داتکام). این کتاب ۶۷ فضیحت را بر شیعیان برمی‌شمرد و قزوینی نیز از نویسندگانش به علت آنکه ابتدا شیعه بوده و بعد سنی شده و آنگاه کتاب را نوشته، با عناوین *خواجۀ نوسنی* و *مصنف انتقالی* و نوناصبی یاد کرده است.

۱۷. چندین ردیه دیگر نیز بر کتاب *نواقض نگاهشته* شده است (نک: جعفریان، ۱۳۹۴؛ نیز درباره میرمخدوم شریفی و کتاب *نواقض الروافضی وی* نک: یزدی، ۱۳۸۶ و نیز رحمتی، بی‌تا).

۱۸. نام یک تاریخ‌نگار کاشانی دیگر در ارتباط با تاریخ سلجوقی و عصر طغرل ثبت شده که جز ابوبکر محمد بن راوندی (متولد ۵۵۰ق) نیست. این نویسنده، فقیه و خطاط و صحاف مبرز که در کنف و حمایت دایی‌هایش که معلم خط و تربیت شاهزادگان اواخر عهد سلجوقی بودند، توانست وارد دستگاه طغرل آخرین شاه سلجوقی شود. لیکن در سال ۵۹۰ق با شکست و مرگ طغرل در نبرد با خوارزمشاه (۵۹۰ق) به همدان و معلمی شاهزادگانی از آن دیار رفت و در نهایت، کتاب *مشهور راحة الصدور* (تاریخ دوران آخر سلجوقی و از سنجر تا طغرل) را تدوین و به کیخسرو قلج ارسلان سلطان سلجوقی اناطولی در قونیه تقدیم کرد. این تاریخ که با طرح ذهنی تلفیق ادبیات و گزیده اشعار شاعران معاصر و نوشتن تاریخی از عصرش در ذهن او نقش بسته بود، در نهایت با متممی در حوادث پنج سال بعد طغرل و تا ۵۹۵ق نگاهشته شده است. ظاهراً دو کتاب یکی در محکومیت رافضیه و دیگری در اصول خطاطی داشته که اینک در دست نیست. (دیباچۀ محمد اقبال مصحح کتاب و نیز فروزانفر بر کتاب واجد نکات ارزشمندی است). با این حال که کتاب وی را خلاصه و اقتباس از *سلجوقنامه* ظهیرالدین نیشابوری دانسته‌اند (ص ۸ مقدمه)، گزارش این کتاب که نویسنده‌اش از خطۀ کاشان است، درباره اوضاع این شهر این‌گونه است: در سال‌های پس از مرگ طغرل امنیت نبود. عراق توسط نیروهای خوارزمشاه تصرف شده بود و مردم از ظلم بی‌قانونی سرداران و سپاهیان در رنج بودند و حرمتی برای علم و اخلاق نبود و دانشمندان مورد بی‌اعتنایی و کتاب‌ها در معرض نابودی یا به حراج نهادن بودند. غلامان اغلب رافضی یا شیعی، اموال مردم را به زور و ناحق برای حکمرانان ستمگر می‌گرفتند (راوندی، ۱۳۳۳: ۳۸-۳۰). همین طور در گزارش *حملة میاجیق* خوارزمشاه به کاشان در ۵۹۴ق و پس از دم حقیقت ملحدی و عصیان کاشیان در مقاومت برای عدم تسلیم شهر و مدح همشهری راوندی‌اش، - بهاء‌الدین ابوالعلائی ثروتمند و دارای اموال موروثی و دارای خروارها زر و سیم از دل زمین‌هایش که به خوارزم بردند - می‌گوید: «... و غزان در خراسان آن بی‌رسمی نکردند و آن بی‌رحمی

نمودند که خوارزمیان با عراقیان از خون بناحق و ظلم و نهب و خرابی، و اگر به شرح نوشته‌آید چنین باشد، و رافضیان کاشان علیهم‌العهنه آن ظالمان را بر آن می‌داشتند که ولایت می‌کنند و به شهر می‌آوردند و بدیشان می‌فروختند، و هفتادودو فرقه طوایف اسلام هیچ را ملحد نشاید خواند و لعنت نشاید کرد الا رافضی را که ایشان اهل قبله ما نیستند و اجتهاد مجتهدان باطل دانند و نماز پنجگانه را با سه آورده‌اند و زکات برداشته یعنی که ابوبکر صدیق در آن غلو کرد و از اهل رده بستند و به حج به طوس روند هزار مرد کاشی را حاجی خوانند که نه کعبه دید و نه به بغداد رسید به طوس رفته باشد...» (همان: ۳۹۴). در همین جا وی ضمن اشاره به کتابی از خودش در «شرح فضایح و قبایح رافضیان و خبث عقیده ایشان» به شعر شمس‌الدین لاغری هم اشاره می‌کند که در اکثر منابع آمده: «خسروا هست جای باطنیان / قم و کاشان و آب و طبرش // آب روی چهار یار بدار / واندرین چار جای زن آتش // پس فراهان بسوز و مصلحگاه / تا چهارت ثواب گردد شش» (همان: ۳۹۵)

۱۹. این راوندی (فوت ۵۷۰ق مدفن در پنجه‌شاه) نیز از چهره‌های نامدار دیگر کاشان است که بخشی از تاریخ کاشان را ما از اشعار عربی و متعدد او داریم. ابوالرضا برخلاف ابن راوندی دگراندیش (۲۱۰-۲۵۰ق و مؤلف کتاب *فضیحة المعتزله* و دارای گرایشات لادری‌گرایانه پس از خروج از تشیع که وی را نه در کتب بازنمانده بلکه کتب دیگران باید شناخت) و نیز راوندی سنی‌مذهب و متعصب مؤلف *راحة الصدور*، شیعی است و سمعانی سنی در کتاب انسبش ضمن اشاره به مهمان شدنش در کاشان و نزد او، از وی تمجید قابل توجه کرده است. وی رئیس و استاد و متولی مدرسه مجدییه (مجدالدین محمود کاشانی متوفی ۵۳۵ق) بوده است و علاوه بر کتب حدیث و تفسیر دیوان اشعارش به عربی ارزش تاریخی ادبی یافته است. برای شناخت بیشتر نک: نوشته اقبالی (۱۳۹۳) و مقدمه ارموی بر دیوانش. در ضمن هرچند ابوالرضا سرآمد شعر عربی این دوره بوده، چند سال بعد در کاشان عزیزالدین عزیز کاشی و احتمالاً نوش‌آبادی، منشی و شاعری ظهور می‌کند که با نوشتن گزیده یا جنگ شاعران تا عصرش یعنی سال‌های ۷۰۰ق تحت عنوان *روضه الناظر* و *نزهة الخاطر*، نقش مهمی در شناخت‌نامه نویسندگان و شعرا و بزرگان عصر ایفا می‌کند (نک: نوریان و شریفی و رشیدی، ۱۳۸۶). البته هم‌زمان با ابوالرضا با راوندی دیگر یعنی قطب‌الدین راوندی (فوت ۵۷۳ق مدفن حرم حضرت معصومه س) در همین ایام مواجهیم که محدث فقیه و فیلسوف و شاگرد شیخ طبرسی و مؤلف کتاب *خراج* شمرده شده است.

۲۰. نک: جعفریان (۱۳۸۰)، *سلطان محمد خدابنده الجایتو و تشیع امامی در ایران* که این رساله را به ضمیمه خود منتشر کرده، و نیز کتاب دیگر وی *تاریخ تشیع در ایران تا طلوع دولت صفوی* (همو، ۱۳۹۳).

۲۱. یکی از منابعی که می‌تواند به شناخت قرون ششم و هفتم یاری رساند، کتاب *تجارب السلف* هندوشاه نخجوانی (۶۵۰-۷۳۰ق) سنی‌مذهب و منشی دستگاه‌های جوینی و اتابکان فارس و لر است که در سال ۷۱۴ق نگاشته شده و به تاریخ اسلام تا پایان خلفای عباسی ۶۵۶ق پرداخته است. هرچند این کتاب در واقع اقتباسی از کتاب *منیة الفضلا فی تواریخ الخلفا والوزرای ابن الطقطقی علوی* و شیعی‌مذهب تلقی شده که امروزه در دسترس نیست، به‌زعم بسیاری معادل موجودش کتاب *الفخری* ابن نویسنده است. این کتاب که

برای بار نخست با تصحیح و اهتمام عباس اقبال در ۱۳۱۳ مورد توجه قرار گرفت، تاکنون در سال‌های ۱۳۵۷ (با افزودن فهرست نام‌ها توسط توفیق سبحانی) و در ۱۳۶۱ با تصحیح مجدد حسن روضاتی، در اصفهان تجدید چاپ شده است و به لحاظ بی‌طرفی و اعتدال و سبک تحلیلی علمی مورد ستایش قرار گرفته است. (نک: گزارش دشتی، ۱۳۸۱). هندوشاه که فارغ التحصیل مدرسه مستنصریه و نظامیه بغداد بوده، در جوانی و در سال ۶۷۴ به نیابت از برادرش، سیف‌الدوله امیر محمود بر کاشان حکومت کرده و در صفحه ۳۰۱ تا ۳۰۲ کتاب گزارشی از خواجه فاضل، دانشمند و نویسنده انوشیروان بن خالد کاشانی الاصل می‌دهد که در گذشته ۵۳۲ق و دارای وزارت و صدارت در دوران سلجوقی و عصر نظام‌الملک در چند دور و مؤلف *نفثة المصدور فی فتور زمان الصدور و صدور الزمان الفتور* بوده است. گزارش وی از کاشان در زمان حضور این نویسنده دانشمند در نقش حاکم کاشان قابل توجه است. او معتقد است در زمان صدراتش در کاشان یعنی ۶۷۴ق خواجه انوشیروان مدرسه و کتابخانه آبادی را ساخته بوده، اما در زمان نگارش کتاب یعنی ۷۱۴ هم کتابخانه و هم مسجد را ویران و برافزاده تصویر می‌کند (ص ۳۱۰) و پس از این یاد چه دعای زیبایی می‌کند: «غفرالله لمن یعیدها».

منابع

۱. ابن بطوطه، محمد بن عبدالله، ۱۳۷۶، *سفرنامه*، ترجمه محمدعلی موحد، ج ۶، تهران: آگاه.
۲. افروز، محمد، ۱۳۸۷، «جستجوی مفهوم سقوط پادشاه غاصب در مراسم نمایش سال نو در ایران باستان: نگاهی به نمایش‌های سیارکوسه برنشتن و مغ‌کشی»، *مجله آینه خیال* (۱۲): ۸-۱۴.
۳. افضل‌الدین محمد مرقی، ۱۳۶۶، *مصنفات*، تصحیح مجتبی مینوی و یحیی مهدوی، ج ۲، تهران: خوارزمی.
۴. اقبالی عباس، ۱۳۹۳، «سید ابوالرضا راوندی: کاشانی عربی‌سرا»، *کاشان‌شناخت* (۲): ۲۲-۵.
۵. انصاری، حسن، ۱۳۹۴، «پدر فخر رازی نویسنده بعض فضایح الروافض»، در سایت بررسی‌های تاریخی، <http://ansari.kateban.com/post/2473> بازدید ۴/۴/۱۳۹۷.
۶. باستانی پاریزی، محمدابراهیم، ۱۳۵۲ الف، «شخصیت‌های تاریخی در مثنوی معنوی»، *مجله یغما* (۳۰۵): ۶۶۹-۶۷۹.
۷. _____، ۱۳۵۲ ب، «شخصیت‌های تاریخی در مثنوی معنوی ۲»، *مجله یغما* (۳۰۶): ۷۲۸-۷۱۸.
۸. _____، ۱۳۵۳، «شخصیت‌های تاریخی در مثنوی معنوی ۳»، *مجله یغما* (۳۰۷): ۲۷-۳۵.
۹. بیضایی، بهرام، ۱۳۴۴، *نمایش در ایران*، تهران: بی‌نا.
۱۰. پاشایی، ع، ۱۳۸۲، «کثرت‌گرایی از منظر مولوی»، *هفت آسمان* (۱۸): ۶۷-۱۰۲.
۱۱. جعفریان، رسول، ۱۳۹۳، *تاریخ تشیع در ایران تا طلوع دولت صفوی*، تهران: نشر علم.
۱۲. _____، ۱۳۹۴، «مروری بر مصائب النواصب قاضی نورالله شوشتری»، دسترسی در سایت *کتاب‌شناسی شیعه*.
۱۳. _____، ۱۳۸۰، *سلطان محمد خدابنده العجایتو و تشیع امامی در ایران*، قم: نشر کتابخانه تخصصی

تاریخ اسلام و ایران.

۱۴. حرم پناهی، ریحانه، ۱۳۹۲، «تصویر خلفای راشدین در مثنوی معنوی»، مجله تاریخ ادبیات (۷۲/۳): ۱۰۷-۱۸۷.

۱۵. خواندمیر، غیاث‌الدین، ۱۳۳۳، تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد البشره، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: خیام.

۱۶. دشتی، محمد، ۱۳۸۱، «هندوشاه و تجارب السلف»، تاریخ در آیین پژوهش (۱).

۱۷. راوندی، محمد بن علی، ۱۳۳۳، راحة الصدور و آية السرور، به سعی و تصحیح محمد اقبال، تهران: امیرکبیر.

۱۸. رحمتی محمدکاظم، بی‌تا، «میرمخدوم شریفی و کتاب النواقض»، درج در کتابخانه الکترونیکی شیعه.

۱۹. زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۸۱، سرنی: نقد و شرح تحلیلی تطبیقی مثنوی، چ ۹، تهران: علمی و فرهنگی.

۲۰. _____، ۱۳۸۴ الف، دو قرن سکوت، چ ۲۰، تهران: سخن.

۲۱. _____، ۱۳۸۴ ب، تاریخ مردم ایران با قدرت‌ها، تهران: امیرکبیر.

۲۲. زمانی، کریم، ۱۳۸۴، شرح جامع مثنوی، دفتر ششم، تهران: اطلاعات.

۲۳. شایگان، داریوش، ۱۳۹۳، پنج اقلیم حضور، تهران: فرهنگ معاصر.

۲۴. شفیعی کدکنی، محمدرضا، ۱۳۵۳، «روزنه‌ای خرد بر جهان بزرگ: چند نکته در باب جهان‌بینی مولانا و حوزه عاطفی شعر او»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران (۸۳ و ۸۴): ۵۳-۸۶.

۲۵. شوشتری نورالله، ۱۳۵۴، مجالس المؤمنین، تهران: کتابفروشی اسلامیه.

۲۶. شهرآیینی، مصطفی، ۱۳۹۰، «نظام فلسفی باباافضل: طرحی نو در فلسفه اسلامی ایرانی»، فصلنامه فلسفه دانشگاه تهران، دوره ۳۹ (۱): ۱۰۸-۱۸۷.

۲۷. صادقی، مصطفی، ۱۳۸۶، کاشان در مسیر تشیع، قم: مؤسسه شیعه‌شناسی.

۲۸. صفا، ذبیح‌الله، ۱۳۷۳، تاریخ ادبیات در ایران، تهران: فردوسی.

۲۹. فروزانفر، بدیع‌الزمان، ۱۳۵۴، زندگانی مولانا، چ ۳، تهران: کتابفروشی زوار

۳۰. قاشانی، ابوالقاسم عبدالله بن محمد، ۱۳۴۸، تاریخ الجایتو، به اهتمام مهین هبلی، بنگاه چاپ و نشر کتاب.

۳۱. قزایی، مرتضی، ۱۳۸۰، «باباافضل کاشانی»، کتاب ماه دین (۴۵ و ۴۶): ۹۶-۱۰۷.

۳۲. گلپینارلی، عبدالباقی، ۱۳۷۴، شرح و نثر مثنوی شریف، ترجمه توفیق سبحانی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد.

۳۳. مشهدی نوش‌آبادی، محمد، ۱۳۹۶، تصوف ایرانی و عزاداری عاشورا، بی‌جا: انتشارات آرما.

۳۴. _____، ۱۳۸۵، «سهم عارفان کاشان در پیدایش مکتب عرفانی اصفهان»، کاشان‌شناخت (۳): ۵۳-۳۸.

۳۵. موحد، محمدعلی، ۱۳۸۴، «آثار مثنوی مولوی» در گفتگو با کتاب ماه ادبیات و فلسفه، ص ۱۵۶.
۳۶. _____، ۱۳۹۶، مقدمه مثنوی معنوی، تهران: هرمس.
۳۷. نجفی، مسلم، و هادی و کیلی، ۱۳۸۹، «تأملاتی تاریخی درباره نهم ربیع»، مطالعات اسلامی، سال ۴۲ (۸۵/۴): ۸۲-۵۱.
۳۸. نراقی، حسن، ۱۳۴۵، تاریخ اجتماعی کاشان، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران.
۳۹. نصر، سید حسن، و البور لیمن، ۱۳۸۷، تاریخ فلسفه اسلامی، ترجمه مترجمان، تهران: انتشارات حکمت.
۴۰. نوریان، مهدی، غلامحسین شریفی، و مرتضی رشیدی، ۱۳۸۶، «باغ نظر و رامش دل: معرفی سفینه‌ای بی‌مانند از قرن هفتم»، دوفصلنامه پژوهش‌های ادب عرفانی (گوهرگویا) دانشگاه اصفهان (۳): ۶۲-۳۷.
۴۱. هندوشاه، ۱۳۵۷، تجارب السلف، تصحیح عباس اقبال و به اهتمام توفیق سبحانی، تهران: نشر طهوری.
۴۲. یزدی، علی، ۱۳۸۶، «ناگفته‌هایی از مصائب النواصب»، کتاب ماه دین (۱۱۴-۱۱۶): ۵۵-۵۰.
۴۳. مولوی جلال‌الدین، ۱۳۷۰، مثنوی معنوی، تصحیح رینولد نیکلسون، چ ۱، بی‌جا: نشر علم و نشر سهیل.
۴۴. _____، ۱۳۸۷، غزلیات شمس تبریزی، تصحیح و مقدمه محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.
۴۵. مستوفی، حمدالله، ۱۳۳۶، نزهة القلوب، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: طهوری.
۴۶. مجمل التواریخ و القصص، بی‌تا، تصحیح محمدتقی بهار، چ ۲، چاپ کلاله خاور.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



12

Studies a bout Kashan



- **Nowshah-e-Qadiriya, a Nocturnal Sema in Kashan Region**
Ihsan Ullah Shah, Amir Hussain, Anisul Ullah, Uqba Danish
- **Comparative Study of the Used and the Seven Degrees of its Perfection from the Point of View of Ahsan ul-Din Khatami and Shams al-Din Suhrawardi**
Abdullah Khan, Farhat Ishtiaq, Farhat Ishtiaq
- **The Role and Distribution of Kashan Cup in the Field of Islamic Manuscripts of Iran and Iraq**
Ali Suleymanli, Vayghan
- **Qazi Asad Kaspasi Kashani, the Artist and Hobbies Mystic**
Mehmet Ali, Naciye Sertelmez
- **Comparative Study of Kufic Scripts Used by the Followers of Sheikh Ahmad al-Sanad in**
Najaf and Fereidun Qadiriya in 'Kashan' (Al-Jami' al-Islami)
- **Kashan in Malawi: View a City Full of Dream and Hope**
Abdullah Khan, Farhat Ishtiaq